مكتبة الملك فهد الوطنية

نموذج تسجيل مخطوطة

بيانات المخطوطة

عنوان المخطوطة: (مخزن مفردات) رسالة في الطب بالفارسية

المؤلف : ـــ

تاريخ النسخ : ١١١١ هـ

عدد الأوراق : ٤٩

المقاس : ٢١,٥ X ١٤,٥

نوع المادة : أصلية

الرقم : ٩٧

در علمی بسم الله الرحمن الرحیم بدان این رساله مشتمل بر تشخیص اول اختلاف اقوال دوم تشخیص
در خلق انسان سوم مجموعه منسوب و در کتب ادویه مفرده مذکور تشخیص چهارم در بیان ماهیت خواص و منافع
ادویه مفرده و اغذیه مفرده مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بآن مناسب است تشخیص پنجم
مداوای سموم تشخیص خامس در بیان اوزان و آنچه بآن متعلق است قسم اول در بیان اعمالی که
متعلق است بادویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تحمیص و تنشیه و امثال آن و طریق استخراج
عصاره و چوب چینی و ماء الجبن و اعمال غریبه قسم ثانی در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه
و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم ثالث در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه
فانک علی کل شیء قدیر بعونک تبسر کل عسیر تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص
و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب بر ارباب فطنت پوشیده نماند که
چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه و بجهت خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة و الماهیة
بسبب هر گاه شخصی اثر در بلدی و بادی و فصلی دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی آن
در قسمی که نارس بوده باشد مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان اشکال و رنگ و طعم
و غیر آن نموده و دیگری که در غیر وقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آنرا موافق مشاهده
نموده و احاطه بر جمیع احوال هر جنس مقدور شخص واحد نیست و بدستور هر یک از خاصیت و نفع
و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی
و آنچه مختلف تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوة و خاصیت
اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نیست باوجه سابقه بحسب تعدیل
و بعضی قدر را منظور داشته اند که کمتر از آن اثر ندارند نشده اند و برخی اکثر مقدار

که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند

بیان اخذ ادویه از حد وسط و احتیاط است اما شرط اخذ ادویه آنست که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در

فصل بهار و در حین جوده یا بلاف صله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان

و باید که مغسول نگردد و سایر کثافات نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و از معادن مختصه بآن بلده

بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه ثمر تا رس او مطلوب باشد در آن صورت

قبل از تمامی نمود و بر آب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمود و قبل از زرد شدن و تخم را بعد از

استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی

شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمود و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت

ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و ضمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت و میباید

وقت آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده باشد و هوا صاف باشد و حفظ ادویه

در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشک او باشد و هر چه از آفتاب قوتش

زایل شود در سایه باید خشک کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا را تاثیرش بالذات بکمیت و

تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه هر چه بقدر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل و

متغیر شدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از آن او نیابد و از تکرار او زیادتی مقدار

او بقدر محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغیر خفی دهد و از تکرار استعمال او زیادتی مقدار بحد

ظهور رسد درجه اول نامند و هر گاه تغیر ظاهر غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد

رسد درجه ثالث و گاه طبیعت را فاسد بحد هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد که

اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده

و ذکر آنرا لایق نداشته چنانست که برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و ما دامیکه کیفیت

بحد غلبه محسوسه نرسد و در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدی که بحد زیاده بر سایر کیفیات

باشد که اول مرتبه احساس است درجه اول نامند و غلبه دو چندان را درجه دوم و علی هذا القیاس تا

درجه چهارم که بمرتبه افراط تاثیر است پس در چهارم درجه دوم مثلا دو جزو حار غالب بود و در سیم

سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در

فلفل و گندم مشاهده میشود و آن منوط است بر کثرت و قلت اجزاء حاره هر یک بر سایر

اجزاء و قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی

آنست پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار هر یک از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبه باحساس کیفیت

ذی مزاج مافوق و ما تحت آن نبود بسبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و بکمیت خواهد بود نه در نفس

کیفیت و معهذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات

نمیتواند شد و بجهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شده بیان نموده اند

که چون بدن مشتمل است بر اعضای مثل معده و مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت

ثانیه محصوره در عروق شریانیه و ورید و اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکوره ساری است

پس هر چه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر

شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شامل اعضا کرده مقصود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از دست

یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر منحصر در روح مجاور مجاری باشد و تجاوز از آن در شاخ ادنیت درجه اول

نامند و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت تاثیر نماید درجه سیوم
و اگر تاثیر او در روح و خلط و رطوبت و اعضا شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر
آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم و قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب
قوای ادویه منحصر است بسه مرتبه و قوه عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه
در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابه که در مبدا ایجاد او اجزاء
حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن
از لوازم اولیست چه آن ذی مزاج ثانوی مرکبست از اجزا که هر یک را کیفیت مزاجی او مختلفه الاثر است
مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات ثانوی حاصل شده و از او غیر آثار مزاج
اجزا خواهد بود چون روغ و قیض مثلا و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی
باشد اگر مزاج ثانی را از موافق آثار اجزا مقوی او است آن مرکب را متوافقه القوه گویند و اگر مخالف
باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضاده القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوه متضاده
در مکان خود استعمال مینمایند و در صورتی که عاملی نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانیست
بواسطه افعال صورت نوعیه و هالی خاصیه عبارت از اوست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم
کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم
کیفیت مزاجی اوست تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی
اوست که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید آنکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که بر بقای صور
عنصری مرکبات قایلند باید مراتب قوی تا چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء متفاعله

همه

همه میباشد و تاثیر او در نهایت از مراتب و بدستور مزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و بحسب صورت
نوعی ترکیبی از دست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس
مقتضی آنست که تنها بقدر فواعل باشد و اندراج مرتبه از صورت نوعیه اجزا غیر متفاعله غیر متشابه و بحث مرتبه
از صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند که بعضی از مرکبات بی صور نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و آنچه مرکب است
از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و اقسام و هر چه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد
بحدیکه تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا بتحلیل بسیار دشوار باشد مانند متفرقات و آن معادن
و گویند بسایط متفرقات زیبق و گوگرد است چه هر گاه هر دو جزء در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و قوه ناریه
صابغه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده صورت فضی گردد چون اجزاء
روی الجوهر جوهر گوگرد کم باشد با قوه مائیه صورت فلزی یابد و هر گاه بدی جوهر زیبق مانع باشد صورت
نحاسی پذیرد و چون با انحال پیوسته شد غالب باشد صورت روی تو تیا که خارصینی نامند قابض نبود و اگر
کبریت جید الجوهر و زیبق روی الجوهر باشد یا عدم اسباب صنع صورت حدیدی عارض گردد و انقلاب بعضی
باعمال مخصوصه که رفع بدی بلند جوهر پذیر شود ممکن است و غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق
اجزاء بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار است و فلزات موده اند هر گاه مزاج دوائی
ندانند از تحلیل اجزا او را استنباط میتوان نمود و آن اجزاء هوائی و صاعد شش اجزاء ناری و تفلش اجزاء ارضی
خواهد بود و مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص آن چه نتوان نمود طعوم است
چه حدوث طعم از کیفیت حاره و بارده و معتدله است در مادر لطیفه و غلیظه و متوسطه بینهما و از فعل حار
و لطیف مزاقه ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسطه ملوحه و از فعل بارد و لطیف حموضه و در غلیظ عفوصت

ودر متوسط قیوفته واز فعل معتدل الحاره والبروده در لطیف وسومه ودر غلیظ حلاوه ودر متوسط لطیف غلیظ
تفاهه وتعریف هریک وبیان افعال آن بعد ازین مذکور خواهد شد تشخیص ثانی در ذکر صفات ادویه مفرده واغذیه
ومرکبه وبیان افعال کلیه ومشابه کلی وتغیر اسامی ولغاتی که درین تالیف مذکور میشود در سایر کتب ادویه مداعات
پوشیده نماند که ادویه واغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین وتفریق حار وتبرید وتکثیف بارد ونرم کردن وسیلان
دمودن رطب وخشک کردن وامساک نمودن یابس وهریک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال است
مانند تفتیح وتسدید وروح وتحلیل وامثال آن واغذیه مفرده صفات منحصر است در هجده قسم لطیف صالح
الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک وتراب وزرده تخم بیم برشت ۲ لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا
مانند کوزبچه ۳ لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار وسیب کاهو ۴ لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا
مانند ترب پیاز هرچه تند وتلخ وشور باشد ۵ غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گوسفند وزرده تخم که
زیاد پخته نشده باشد ۶ غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو وسپ وکبش ۷ غلیظ صالح الکیموس
قلیل الغذا مثل امرود وبه ۸ غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قدیر گویند وهندی گوید ۹
متوسط اللطافه والکثافه که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد گوشت بره یکساله که تغلی نامند ۱۰ متوسط ردی
الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که قنبیط عبارت ازوست ۱۱ متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انگور
۱۲ متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک ۱۳ متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته
پخته باشند ۱۴ متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشند ۱۵ الطیف الکیموس متوسط الغذا مثل نان گندم
که بسیار خوب پخته باشند ۱۶ غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله ۱۷ الطیف ردی الکیموس
متوسط الغذا مثل نان بیخته ۱۸ غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم بوته دار که گرت عبارت ازوست وتغیر

متوسط ردی الکیموس

حروف

حروف الف

اسامی وبیان فعل هریک وصفات آن بترتیب حمایه بن هیچ است اکاره بسبب افراط تحلیل وحلاوه تفویق
وتعقود تفصان جواهر عضو نماید باین اسم نامند اصل بمعنی بیخ است اعم ازانکه از بیخ یا از کیاه باشند
اعصاب بمعنی شاخها است ومخصوص بشجر وکیاه ساق دارد است اکلیل بمعنی تاج وابرنا بک وغیر آن
آمده ودر ادویه مراد ازو جزی بودن شکوفه وبار نبات است واکلدوا کالبیل جمع آن اجام بمعنی
نی وداست ادویه جمع وادی بمعنی کنار رود خانها است انکباب مراد ازو شاهد آنست عضو است
به بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند انکحال بچشم کشیدن جزی استنشاق به بینی
کشیدن جزی مایع که بسیار سایل باشد ب بشیع بد مزه است وهرچه را طعم مرکب از مرارت
وقبض باشد باین اسم خوانند تصیص نورانی ودرخشنده طایح زمینها که آب در وجمع شده باشد
وبفارسی مرداب نامند بخر هرچه دود آنرا استعمال نمایند بنگ کرمهای که در ساق اشجار
متکون شود پادزهر اسم فارسی تریاق است وگویند هرچه رفع سم کند ومصنوع باشد
مخصوص باین اسم است برلود بفارسی بلغور نامند بزر آنچه از بار نباتات در علاف
در قشر باشد مثل خشخاش بافور جمع بقر است باکوره نخستین میوه که برسد بتر بریدن
بصاق وبزاق آب دهن بعر بفتح اول سرگین بکر شتر جوان وبکسر اول دوشیزه است بقه بمعنی
بیمزه است ومراد ازو طعمی است که نه لذیذ باشد ونه کریه وناتیر او ترطیب تلیین وازجای
بسیار تولید بلغم است تریاق بفارسی تریاک هرچه در نان او باشد که حفظ قوه وصحت
مزاج وروح بحدی کند که رفع ضرر سم نماید باین نامند وگویند مخصوص صناعت است انکه افیون
تریاک مینامند بجهت حفظ قوه است که درین امر با تریاق اشتراک دارد تصفیق آمیختن شراب آب

حروف الباء

تبع بمعنی مدمرت وهرچه زهر سم مرکب از مرارت وقبض باشد باین اسم نامند ۱۳

بقیه هندی اشجار را گویند که شکوفه وبیوه هر دو در

حروف التاء

تعلیق او بجنبانیدن چیزی بگردن و سایر اعضا تکرج بفارسی بی وزن کوبند و آن منغیر شارا هم است
یا بویا هر دو نکلیس بمعنی سار روح کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و وله فرمیا
شاخش بعصبی او و بیت بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کشادن آن خواه با
بعمل دیگر تصعید آنچه بانش اجزا را و را صعود فرمایند و لطیف را اخذ کنند ثمر
یونانی است و مراد از و هر چه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد ثمر یا بر نباتات است مثل خوشه
و میوه و امثال آن تفعیل بمعنی گران آمدن بر طبع و دیر فعل بوده سریع النزول نباشد چرش هم
که بلغور نامند جرله براء مهمله زمین سنگ لاخ حیر لسم عضو شکسته مابین جالی بمعنی پاک کننده است فعل او
رفع کردن رطوبات از جرب و جامده است از سطح عضو مانند اندرت و بجالی ملین طبع است اگرچه بی قوت
مسهل باشد جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات بسبب حرارت از مکان
آن بجانب خود مثل تافیسا آنچه شدید الجذب باشد بیکان و خار را از عمق بدن بکشد مثل گوشت
حلزون جامد بمعنی بسته شده است که در شان او سیلان باشد مثل موم جمع بفتح اول و ثانی آب کرده
آمده و جمع شده و جزو چیزی جفاف خشکی ح حامض بمعنی ترش است و فعل او تلطیف و
تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تخفیف و تسکین صفرا و اطفاء تشنگی و تولید
بلغم و تقزز اعضا است و هر چه بسیار از اندکی بگزد و با قلیل جلا غذا و به تقطیع باشد حامض نامند
حماکه آنچه از سایه دود و خیر پیدا شود و حلو هر چه بسیار از منبط سازد و اندک حرارت در و احداث
کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل او تفتیح و تلیین و جلا است و کثیر الغذا و محبوب قوتها و معطش
مبا حریف بمعنی گزنده است که اجزای او در زبان فرو رفته بسیار بگزد و تفریق اجزای او نماید و فعل آن

منشی است ارمنس یونانی علیق است ارونس یونانی کوسه است ارقلیا تخمش زندیست ارومکب ترکی عکبوت است
هست آرباتر کی شیر است ارعلم اسم عراقی بقلة الحمقاست ارغول کافور موی است ارامونی
بیونانی ابن الغمام است ارشد مرغیناست ارروم ادربون است ارولس یونانی اصل است ارمونیا یونانی
از است ارمار بربانی الملح است ارورد ابربانی اوزاست ارحس یونانی حصی الکلیه است ارونیا یونانی
زعرور است ارتدایتی است ارونه ابوخلسا است ارجالون فارسی است ارنفی یونانی خلنج است ارزه بفارسی
زفت رومی است اروانه بفارسی خیری صحرایست ارندی هندی خروع است ارزن بفارسی ذخه است ارده دهنی است
ارزا و درخت
دک بفارسی بطم است ازادرخت بفارسی اسم درختیست عظیم ثمرش شبیه بزعرور و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور
بهار میرسد و مدتها در درخت میماند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه برگ ترنج و خزان نمیکند و در
بکان جلی دارنامند و در بطم کشان طاتک نامند نوعی ثمر شبیه بفندق و این نوع از سموم است و بعربی
شیبان و هندی بکاین نامند و گلش سرخ شبیه بخیری و در غایت خوشبوی گلش گرم و در آخر اول
خشک و مفتح سدد دماغی و برگ او کشنده فعل و جهت دراز کردن موی مؤثر و ثمرش از سموم و عصاره برگ او با مال
جهت باد قولنج نافع و مفتح سدد و مدر حیض و جهت سموم بارده و عرق النسا و احتباس بول و حیض و تحلیل و با
مفتح مقادم جمیع سموم و برکس سم حیوانات و بدلش در دراز کردن مؤثر هندانج است و جهت پوست او را با انار ترش
و هلیله سیاه بجوشانند و طبیخ او را بنوشند جهت منهای بلغمی از موده و بکدر هم از تخم او کشنده است و مولف تذکره
گوید عصاره او انفت حصاة و مانع خشیان و ضماد برگ و ثمار او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و
مولف جامع بغدادی گوید که وقت شربت عصاره او بهار و ماهرست و در دو فصل دیگر ممنوع و ثمر و ورق او
منفی قروح متفتحه سر و چون عصاره برگ و ثمر او را با قدری مردار سنگ بالید با روغن گل سرخ چند روز بر روی بگذارند

بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر روز یکروز بحمام روند و بر حمام بستور بمالند و سر را بلباسی خفیف
بپوشند موی برویاند و قروح او را زایل کند اذراد کافور موی است اذد بلغت بربری جند معرفات
اذودی از شبعان است ازد ترکی صبر است اسرودع کرمیست که در سبزه زار و ریگ زار میباشد ضماد او
عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی آب است مندانچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی
گویند و بهترین اقسام است چون قلع را صفاح کرده با نمک کوبیده و با تخم آن آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه
با نمکی که سرکه تندی داشته باشد گذاشته سر خم را مستحکم نمایند که بخار سرکه قلع بر دارد هم بریزد پس سرکه بیرون
آورده خشک کنند پس سائیده بریزند و همین عمل مکرر کنند تا هم قلع حل شود و علل اسفیداج را علت یکی زایل نمودن
ترشی هم که است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی بهمین دستور است و یکی احراق اوست و آن آبار است اسفیداج را
احراق او اگر مبالغه نمود سرخ حاصل میشود و در دوم سرد و در سیم خشک و غسل او سرد طبیعت بالطف و مجفف و مخفف
نمود میرود و مسدد و مقوی و قالع گوشت زیاده و مدمل قروح و جهت تنگی آتش با سرکه و روغن گل جهت
درد سر و یا بیر جهت ورمهای حار و مفاصل حار مجرب و جهت زخمهای شفا و درد چشم و بتوتیا آن بیاض قرنیه چشم
حیوانات و یا بیر و خزان و سفید تخم جهت مدحار و باب عنب الثعلب و ادعات جهت بادسرخ و بیرون
نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ جهت معده مجرب و انسته اند و جهت رفع بدبوئی زیر بغل
و کنج دان و حمول او جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن او مورث خناق و زیاده از یکدرم
کشنده است بدلش ابادو سرخ است اسفیداج الحصا صیان بفارسی سفیداب بروی مانند و از ارسنگ
براق صفاحی کی و امثال آن در زیر در نواحی اصفهان بعمل می آرند جالی و مقوی و رفع آثار جدری و صباب
قبره و قالع نزف الدم مراهمات تازه و رعاف و طلاء او باب جهت بادسرخ و در اورام حاره مجرب است

سفید قلعی
اسفیداج

اسفیداج الحصا

کشنده اسل بفتح همزه اول و سین ثانی بلغت عرب اسم نباتیست که از آن حصیر می بافند و در کنار آبها و زمین آبدار
میروید و میوه و ماده میباشد بزرگ کولان مانند و دانه او سیاه مایل باستدارة بزرگتر از تخم ماوه و گیاه او خشن و مسطح
از ماده و هر دو طباع حرکت از برودت و غالب و حرارت قلیل و محلل و در دماء و ضماد او جهت استسقا و سرمای نخوبا
و کشتن بیخ آن قاطع نزف الدم جمیع انضاج و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و نمر ریزه او بقدر سه درهم با شراب جهت
اسهال و نزف الدم و با قوة مدره و ضماد بر لکهای متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و زنبلا نافع و قشر نوع غلیظ
او بغایط منوم و ماء بیخ درهم او موت سباع و مصلحش گل انگبین عسل و قلاقل و قوتش رقیق او که ماده است جهت ایلان
قوه و مستقی و غلیظ او جهت ابدان یابسه مفید است اسلیخ گیاهیست بمنت و ریگ زارها و شاخش در زرد و دو دو نک
و برگش شبیه برزتبرک و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه به تی و با تجویف برگش باریک و اغبر و سیم گرم و در دوم
خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظ و دفع اورام و سموم و معفن و ریاح بی عدیل و ضماد مطبوخ و رق او را و دفع
اورام بلغمی مجرب و انسته اند و طلاء مطبوخ او بارد و جهت حمره نافع و قیمی از او را برگ بزرگ و بیاض برگ شبیه
و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخها او غلافهای بسیار و متراکم مانند غلافهای بیخ و از آن کوتاه تر و
تخمهای او بسیار ریزه و سیاه ریزه او بسطبری انگشت و نگش مابین سرخی و زردی و بسیار تندی طعم و از قسم اول گرم تر
و تندتر و در ریگ زارها و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و تخمش جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج بلغمی
و یکدرم او را جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و انسته اند کوبیده ماده و اکل او اثنا را کوچک میکند و جهت سعال
مفید و چون او را با بیخ بابونه جند و کندش از هر یک مثل نصف او حب بسازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح
اثنین را زایل کند و هرگاه مداومت نمایند و هیضتین را بالکلیه رفع نماید و مقرح و مصلحش ضمغ و قدر شربش
از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او فودنج و در صباغی بدلش عصفر است

اسل

اسلیخ

اسفنج

ومتعمل از وبخ وتخم او است اسفنج بفارسی ابرمرده گویند وآن چیزیست بر سنگها کنار دریا متکون
قسم از وکه متخلخل وسیع الثقب است ونرم وشبیه بقدر پرسواخ است ماده گویند وقسمی که صلابه با ثقبهای صغیر تر
نامند در اول گرم ودر دوم خشک ومجفف ومحلل باقوه جماده او را با هر ممزوج بانرات کرده بر جراحات تازه
بگذارند التیام دهد وبا لحاجه قاطع نزف الدم وباعسل مطبوخ باب جیت التیام زخمهای کهنه وخشک
مجفف قروح عمیق وسوخته او جهت منع نزف الدم قوی تر وجهت مدمل بس وجلاء باصره وقلع ثفره
تنها وبا بنیه وکتان سفنج اقواه وفی مضمومه وجراحات جاسیه ومحرق مغسول او در ادویه تیز
تراست وچون قطعه او را بقدریکه توان فرو برد بخاطه بستن بلغ نمایند وبکمر خیاطه را بدست نگاه دارند
ولمحه صبر کنند که خرق طوبات کرده مالیده گردد بعد از آن خیاطه را بکشند تا از کلو او را بیرون آورده در
اخراج لوو خاکه در حلق مانده باشد بعد بیل است وسنگهای که در جوف او باشد در قنیت حصاة مجرب واگر خواهند
که جهت زینت اسفنج را سفید کنند باید که قسم ماده او را با آب تر کرده وبکرد در آفتاب نهند با جهات کذا

اسرار بکسر اول بلغت معربی اسم نبات شجریست بنت او در آبها ایستاده وسواحل دریا خصوصا دریا قلزم
ساحل جده است ودر بندار روئیدن یکسال بقدر زرعی وشبیه بحی العالم وچون محاذی روی آب نبود از
برگ وشکوفه شبیه بمور ظاهر میشود وثمرش بقدر فندق مستطیل ومرغب وبا اندک نباشد وچون بخورند از قبیل
مدر واز کثرش سبات عارض میگردد وآن ثمر مرکب القوی وسخن ودلوک وبخور او جهت دردهای آنها
با شیره تازه در محرور وبا نزاب وبارد بغایت محرک باه تازه ومحلل صلابات ومفتح سده ومتعش حرارت غریزی
بحارت وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است وصمغ او نرم بعد از خشکی شبیه بکدر در قوة وبا طبیعت
وجهت امراض بارد ورفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند گوشت او در هضم وبورت

بعد بیل

وضماد پیه او بر کرد کنج ان واسیلین وقضیب ومتعد مقوی جماع وقطور او با روغن تخم انجیر در احلیل جهت نفوط
وطلاء او جهت کلف وزهره او مقوی باهره باصره وآشامیدن یک دانگ آن که از دریا شنبا زرده تخم نیم برشت جهت کسیکه
از زبان بسته باشند گویند مجرب است ودر وقت استعمال او را در حین هلال ماه شرط دانسته اند وگویند جلوس او
جهت رفع نقرس وبواسیر مجرب است وبستن پوست او با موبر کردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازدیاد
ضرع وبخود موی او جهت گریزانیدن سباع ورفع بوی نافع وطلاء پیه او بر بدن باعث گریختن
سباع از آن شخص وضماد بر بین دو چشم او موجب مهارت در نظر او نفقات حاجات وگذاشتن قطعه
از جلد او در میان جاها مانع کرم دن واگر کرم در جاها موجود باشد باعث قتل آن وچون یکدرهم
سرگین او را در شراب دهند سبب دفع خواهش افتان گردد وگویند شیر از آواز خروس سفید تا جدا میگردد
ومولف جامع الادویه از سطر انقل کرده که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل وباه است وچون بشکافند ویا
بوره سرخ ومصطکی طبخ نموده خشک کنند وبروغن زیتون چرب نموده وبا آب گرم تناول نمایند جهت
جمیع دردهای درونی مثل قولنج ومغص وبواسیر وذحیر ودرد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس
بیونانی بمعنی حافظ الارواح وآن گیاهیست برگش شبیه به برگ صعتر واز آن دراز تر وباریک تر وگلش
مایل بسفیدی ساقش واحد وباریک وبی شاخ ودفیر کمتر از شبری وقبه او منزلکم از جزء شبیه بچوبی وتخم
مایل بسرخی وتند طعم وبا بندک تلخی در اول دوم گرم وخشک گویند مرکب القوی است بدن ودل احشا ودر
تقویه ارواح دماغی بعد بیل ومانع عقونه اخلاط ومنضج ومستفرغ مره سوداوی دماغ وطبیخ او در امراض سینه
وسعال ونزله قوی از زوفا ومفرح ومسهل وبلغم وسوداء مقوی الات بول وباقوة تریاقیه هبوط یکدرهم
او با عسل منقی قوای دماغ وآشامیدن یکدرهم با ماء العسل جهت جنبیدن منزکه از ضربه وسقط عادت شده باشد

اسطوخودوس

اسطوخودوس

وبه تنهایی جهت رعشه دماغی و دو جزو با یک جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشد جهت برودت معده و
بغایت مفید ضماد بخته او جهت درد مفاصل و نقرس و قوع و مطبوخ او جهت اسهال ورم بارد جگر و
تنقیه کرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا
بیکنیج جهت صرع و فالج جهت نفخ و درد اعضا و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر صفراوی و مزاج
معطش و مغنی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضرتش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش از دو
درهم تا پنج درهم و بدلش در الات مغنش فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون و مداوات مرباهای کل او
با شکر و عسل که هر روز یک مثقال از کل او خورده شود جهت رفع سودا و تفریح محرب و السنه اند و مولف
تذکره گوید که جوز او را با ثلث او شیر خشک و ربع او مر زنجبیش و قسط آن هر یک ار مصطکی و ملیلا و کندر
معجون کنند یا بخورانند و هر وقت جواب مداومت نماید جهت رفع زلات و رمد و رمل و ریود
کرانی سامعه و ضعف باصره و محرب است اسبوس بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نمک چینی است و آن نمکی است
که بر روی سنگ سفید سبک و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد و آنرا اسبوس و نمک را
زهر اسبوس نامند و نسبه است بنوشادر و قوی تر از نمک اوست و بهترین سنگ سریع التفتت است
که رگهای زرد قلیل نما برداشته باشند و سریع خشک و بالزغ و معفن و جهت قروح کهنه با عسل و با
و الاتدال و بردن گوشت زیاده با عسل منقی خمها و با موم و روغن انتشار قروح خبیثه و بارد
با قلی جهت نوشش و طلا آن با سرکه جهت بهرز و کرده و با صمغ البطم و رفت جهت تحلیل خنازیر و مغسول
هر دو بدستور تغسیل اقلیما ملطف و جالی بصر و جهت بودن بیاض و رفع آثار نافع و با لحیه بز
سپوس قاطع نحول دهات و ضرر او با عسل و حقنه شش را نافع است و موت سبع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش

بسعیه یکمثل ما بین سرخی و ازرقی و نباتات او بلا دسر دیه گویند صمغ نبات اشنغار است و در دوم گرم و در آخر
اول خشک و محلل و ملطف حارب از عفن بدن و جالی و منضج سده و جگر و بهرز و اقواء و قی و مسهل بلغم غلیظ و زرداب و مغث
حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم روده با قوه مجففه و مدر فضلات حتی خون و با سرکه آشامیدن جهت بهرز و با ماء الشعیر
جهت ربو و عسر تنفس انتصابی و با عسل جهت صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و رفع ضرر ادویه مسهل و دود
نهی و درد دندان و درد دماغ و عرق النسا و تحلیل ریاح و فالج و خدر و ضماد او جهت تلیین صلابات و مفاصل
و با سرکه جهت ورم جگر و بهرز و ریاح تحت آن و مبهق و کلف و خنازیر و ضرب ریاح انثیین و اورام بلغمی و با قطران
روغن حنا جهت اعیاء امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت بیاض و رمد و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم
او جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و غرغره او جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و حناق
سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و کرده و مصلح او انیسون و نانی روغن و شربتش از نیم تا یک مثقال و بدلش سکبینج است
یا عاقرقرحا و شیر با موم اشنغار معرب از اشنغار فارسی است نبات او شبیه بیاد آورد و گلش زرد و سفید و خار مانند او
دراز و دانه او کوچکتر از دانه یاد آورد و بیخ او شبیه بیخ انجدان و بدبوی و بدطعم و تند و با تلخی و مستعمل بیخ او
و گیاه تازه او را شل کاهن در موصل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است در سیم گرم و خشک و بهترین
او قرص که بر دو دست منضج سده و مدر بول و با فوه تریاقیه و منضج معده و مقوی هاضمه و یک مثقال از جرم او جهت
ربع سریع الاثر که از ماره بلغمی باشد و طلا با سرکه جهت اورام بارده و تسکین درد و اورکه او در قوه مثل کرکه
عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت تا پنج مثقال و از جرم او تا دو درهم و مضر کرده و مغثی و مصلحش نانخواه
غوره و در سایر بدلش انجدان و عرق او جهت کرده جگر و بهرز نافع و قدر شربتش تا سه دانگ است اشنه لغت
عربیست بفارسی دوا نامند و انجیر است شبیه بریمان باریک و بهمین بهم پیچیده بر شاخها درخت صنوبر و بلوط و سایر درختان

نباتات مشکوک مستعمل و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زبون ترین سیاه است در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بود
بهم سرد و مجموع آن با قوت قابضه و محلل و ملینه و منضج سدد رحم و مدر حیض و منوم قوی خصوصا با شراب و مقوی باه و
مفرح و مقوی معده و دل و جگر و جهت دفع غثیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله [illegible] سنگ مثانه
و نشستن در طبیخ او جهت تسکین درد و ضمود مسحوق او با آب جهت تقویه اعضا ضعیفه مثل [illegible] و
وزیر بغل و ما بین کتفین و دفع الم آنها و جهت تلیین صلابات و دروع اورام و تقویه جگر و رفع بدبوی بغل
با سرکه جهت بهر زنا نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و نقیع آنچه از درخت بود با سرکه
جهت حرارت حمره چشم مفید و مضر امعا مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش بورنش
و دماما و نحوش جهت اختناق رحم مؤثر است اشخیص لغت عربی است سفید و سیاه میباشد برگ او
سفید او سفید و بحب اماکن کاه است سرخ و ازرق نیز میباشد و بدستور صحرای کوی میباشد مجمر برگ
شبیه برگ کنگر و بی ساق و بیخش سفید و در میان برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش بنفش و تخمش شبیه
بقطم صنع او را مثل مصطکی زنان استعمال مینمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرم
و بزرگتر و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و قبه و گلش خاردار و نقطه دارد
بخش سطبر و سیاه گاهی است بسواخها داشته باشد و اندرون او سرخ و لاذع زبان و مستعمل او بیخ است و هر کجا هر
در حوالی او روید فاسد میسازد و خراف صاحب اختیارات در کمال ظهور تصریح نموده که نوعی از ماذریون
از نوع عاقست بخلاف اشخیص و اختلاف جهت هر یک کتب ظاهر است سفید او در دوم گرم خشک با قوت
ترباقیه و هیجده قیراط او با شراب قابض طبع و با طبیخ فوربخ جبلی جهت اخراج حب القرع بکثیفال او جهت
رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت عسر بول و گزیدن هوام نافع و مسهل زرد آب و صنع او با شیر مقوی احشا

و محلل

و محلل ورم باطنی و طلاء او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش پانج درهم و مصلحش
شکر است و سیاه او در آخر بیم گرم و خشک و در مثقال او کشنده و محرق و تند و در مشروبات خمر مستعمل و طلاء
او جهت جراب و باد و بهق و با روغن او جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر مندان منفعت قوی و بر جراحات
مثل منقی آن و لطوخ مطبوخ او با سرکه و کوکرد و فقر الیهود جهت قطع تالیل مؤثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را
جهت قلاع مجرب دانسته اند اشنان گیاهیست بی برگ و شاخهای آن ریزه و شبیه بکرمهای خشک شده
و کازران بآن جامها شوینده و سفید او را خرفة العصافیر و بزر او را حاسول نامند و آن خیر ابو قاسم است و
مؤلف تذکره اشباه در آن کرده است در بیم گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و منضج و مدر قوی و سه درهم
بزر او مسهل زرد آب و یکدرهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنج درهم آن مسقط جنین زنده
و مرده و طلاء او جهت بردن گوشت زیاد زخمها و سنون او جهت جلا دندان و مداومت با و مفسد دندان و مصلحش
مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل است اشراس بفارسی سرنش نامند و آن بیخیست
غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و سر شاخ ساق بلند تر و عریض تر و برگ قوی تر و گلش
سفید مایل بسرخی و ثمرش مستدیر تر و طعم میباشد و با عفوصه است در اول گرم و خشک و محرق او در دوم
گرم و در سیم خشک و ضماد او جهت جبه کسر و فتق و قبل و دبل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و
عصب با سرکه در روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهت سعفه و آشامیدن او جهت
درد پهلو و سرفه و برقان و صفرا سوخته و سیخ و خشونه حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی با سرکه
دافع داء الثعلب و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظ و کرم نر از اصل آن و جهت نفث الدم و با
ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع و مؤنث سدد و مدر مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش کلند قند و قدر شربتش

بنجدرهم و از محرق او تا یکمثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلش در اکثر افعال عزالسمک است و گویند مثقال و طالب
اثیر ان اسم یونانی خصی الکلب است و مولف تذکره ظاهرا غافل شده است مکرر ذکر نموده است اشموسا نوعی از مرد دکم بوز
از اقسام است اشاقل شقاقل است اشنان دارو اسم فارسی رود فار خشک است اشنلا بوس دارشیشعال است اشقوقن
اسم ترکی ریباس است اشیاف ماشیاد ماشیا اقتا الله تعالی ذکر میشود اشتلوان بلغت مصری بسفایج است
اشترکیاه اسم فارسی سلیخه است اشکالی بلغت تنکابن و طبرستان بقله یمانیه است اشل بلغت کیلان ارطا
اربطا رنج است اصابع فرعون سنگ است بقدر انگشت شبیه بنی و کره دار و مجوف و با اندک بهن و یمن خیزد
و قسمی از و با طوبه سیاه لون و آن دافعال قایم مقام مومیاست و بهترین او مخطط سبک زود شکن است
در سیم گرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت نرشته ضماد نمایند بجهت
التحام عدیل ندارد اصابع صفر پنجیست بقدر کف دست اطفال و بقدر پنج انگشت و بر از رطوبت
و چون خشک شود رنگش از ابلق زردی و سفیدی گیرد و با اندک حلاوت و منبت او در یک ذرع و نزدیک آنها
و برگش شبیه برگ کندنا و ساقش باریک و از ین تا سر بر گل و گلش بنفش و قسمی دیگر پنجیست شبیه بناخن بلنگ
و زرد و این گرم زود تندرست و مولف تذکره گوید که آن غیر کف مریم است و کف عایشه و پنج دیگر
وصف نموده در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظ و منقی اعضا عصبانی و تریاق سموم هوام
و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و ضماد او جهت تحلیل صلابات و بخور او جهت گریزانیدن
موش و سام ابرص نافع و قسم آن مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم مورد بوط و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش یک زن و نیم و زاجشان و دنگلنا و سعد است اصابع هرمس سکوذ سوریانی است و در سوریانی موصوف
اصل الفلفل فلفل مویست اصل القلب بفارسی بیخ نشی نامند و آن بیخ ماش هندی است گرم و خشک و مسکر و مخدر و جهت سعد

اصابع فرعون

اصابع صفر

الفلفل

اصل

بارده

اصابع

بارده در مفاصل و امثال آن شرباً و ضماداً نافع و محرق خون و موت سدر و منوش خوش و مصلحش و شربتش جنبا
و قدری شربتش یک دانگ است اصابع اللصوص مولف مغنی گوید که ابریحالست و صفت نبات او را نکرده است و گفته که
آن دو است هندی تخمش مستعمل بلاد ما شبیه بشلبوک و چون در دهان ساعتی نگهدارند بوی او منتشر شده مغز را و ظاهر
میگردد مثل بنفشه در تحریک باه بسیار موثر است اصول الاربع عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ
کاسنی اصابع الغزال نوعی از انگور طویل القدر است اصابع الغنیات فرنجمشک است اصابع الملک الکلیل
الملک است اصل الاحداف الخراسانی اشنر غاز است اصل سوسن ابیض در سوسن موصوف است اصل سوسن
اسمانی ابرسا است اصل الراس نوعی از مجلوس است و بترکی اندر گویند اصف بیخ کرست اصطرک مبعه بادیه است
اصل المرجان نبات است اصل نیلوفر هندی بیخ سپیدست اصطفی مبعه سابه اصل عرطنیثا اذریون است اصل
اللفاح البری هرود الضم است اصموطرة است اخراس الکلب بسفایج است اخراس العجوز خشک است اخرا
اخر الطفوس یونانی است و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی جالی نامند و آن نباتیست سافش کمتر از زرعی و صلب
و خشن و براطرافش گلی شبیه به مانوخ و بعضی از دابل به بنفشی و در دوم گرم و خشک و با قوه مبرد و قابضه و
محلله و مجفف ضماد برگ او جهت ورم حار چشم و برآمده گی حدقه و تسکین درد و او و طلا کل او جهت تسکین درد جالینوس
و کیج و آن و ورم او بغایت موثر و اشامیدن او جهت خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است الوبه
بفارسی آش آرد و نشسته نامند از اعدیه معروف است و ماهیچه و رشته لطاف و بزر ارشامل است آنچه از ارد گندم
و برنج با دام و فرفه و سفناج و افعال آن ترتیب هند و بفارسی ادمایج است جهت سرفه و نفث الدم و خشونه حلق و سینه
و قرحه امعا و مثانه نافع و در حمی معد بارده است و آنچه ماکشک ماست و ترش استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق
ابدان قویه مولد بلغم غلیظ و مصلحش سرکه و دیه جارست و آنچه از ارد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهای حاره و با ترش جهت

اصابع اللصوص

الحرة

اخلاط مراری اسکین حدت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و با شیر بی کثیر الغذا و در اخلاط
غلیظ است و قطایف بفارسی شنشه خطائی گویند بدون طبخ با آب یا شیر ها مستعمل است آنچه از آرد و روغن و شیر
دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم که فشاسته سازند و قابض تر و سبک تر است و از گندم کنه "غذا
و از فشاسته بروایه ازبست البلبا الکلب سبستان است الطلاء اطمول و الطبوط اسم بربری و نیست و فل
نیز نامند الطرفا اسم ازرج است الطرجنا اسم ریاند بادرنجبویه است الطرنون عصاره فشار الحارست الطباشیر
استقبل است الطرفیون خشک است الطفسا قیصوم است الطاهر یونانی درخت غرب است الظفار الطیب بفارسی
ناخن زیبا گویند و ناخن فرس و ناخن بوبا نامند و آن چیزی صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید
بابل بحری و از سواحل بحر هند خیزد و اقسام عارض است و بعضی از دریا و با تغیر و بعضی سفید و بزرگ
با سمه و کم بود و قسمی بزرگ براز اول و کوچک تر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین آن قسم هند است و
اقسام او را چون مشهور است بواز آن چندان ظاهر نشود و در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط
غلیظه و جهت اختناق رحم و صرع و خفقان و طوبه و معدی و درد پهلو و جگر و رحم و امراض خون متعفن در کرده
و جمیع امراض بارده رحم و بخور آن جهت صرع و سکته و زلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصلح
و مصلحش کتیرا و بدلش سحق و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش یک درهم تا سه درهم و بدلش قصب الذریره است
الظفار الجن نباتیست بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیده و اغر مایل بسیاهی در اول گرم و خشک جهت یرقان سیاه و کرفه
بادی و بالخاصیه جهت رفع بخار نافع و طلاء او که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام سفید و مضر و مصلحش
عناب و شربتش تا سه مثقال است الظن الزراطین است گویند انفی است و گویند سنگ بوست است الظیون جلبه است
اعلوطس بعربی انا طلی است اغرموس فشار الحارست اغلیس یونانی و بعضی ظاهر است و اسم انفی اغلوجس اسم یونانی

عود الجوز است اغلیموس یونانی حنظل است اغاطون یونانی حلق اغش بلغت حجاز و یمن اسم نوشادر است اغسطس
یونانی منبل است اغلیفس یونانی دوسر است اغریس جوز رومی است اغریا یونانی بمعنی ارض است اغلیقی اسم یونانی
منسنج است اغرعیات است از نبیذ و نبات و قوتیای کرمانی که با یکدیگر سایند با اعلان آشی اسم ترکی
است افیقطس اسم یونانی و بعضی محلل است و آن نباتیست کمتر از روعی و ساقش باریک و گلش مایل
بسفیدی و برگش عریض و رنگ و ذرعه تخمش زرد کمتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و تخمش در ریشه
و نرم و با عطر و بوی کیاهش شبیه بوی زرع و منبت او ساحل بحار و ممر آبها و جایی که جو و عدس کاشته باشند و در مصر
و ساحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر او را سلیخ نامند در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و تیزی و سایر اجزاء او
جهت سدد جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظ و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ سپرز و احشا و ضماد پخته او جهت جمیع
قتاله نافع است و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره
تخمش در منافع قوی تر و بعد از فصل بهار در تبخ او رطوبتی نمیماند که عصاره توان گرفت و روغن او در انار
مثل اوست و زیت الشلجم نامند افسنتین یونانی نباتیست شبیه بافیقطس مگر در زوز و اعات مبرد و نبات
سرد و محدر و در اطلیه و ضمادها مستعمل و شراب او جایز نیست افیمیدون یونانی اسم نباتیست با بن نجر و کیاه و منحصر در ساقی و
برگش زیاده بر دو انگشت و عدد نمیشود بی گل و بی ثمر و شبیه بی او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و طعم سرد و قوت و ضماد شش نافع
بزرگ شدن پستان خصوصا با روغن زیتون نارس و آشامیدن او مانع تولد زن و مرد و قدر شربتش از برگ و بیخ او جهت
قطع تولد سه مثقال است که با شراب بنوشند افعی اسم عراقی مارست و بعربی حیه است و اقسام او را اسامی میباشد
و بزرگ و کوچک و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بسبزی و ابیض و غیر آن باشد بعضی و مهتری او ماده اشقر مایل بسرخی
و ماده اسود چهار دندان میباشد و نر او دو دندان و مایه جوان باشد و قلاب جوان سرعت حرکت و جهت سر را بعد

افیقطس

افیمیدون

افعی

دانش است و باید خشمش مایل بسرخی و رنگش عقیق و جسدش صلب و مایل بسیاری بود و از آب و عمارت و جنگل
دور باشد و در آن بهار صید شود و بعد از صید بی استدادمان قطع کنند و طریق آنست که هر را با دست
بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیکضرب قطع کنند هر چه کم خون و بعد از قطع تر و تازه
حرکت باشد استعمال نماید کرد پس از قطع پوست او را و جوف او را انداخته و بعد از آن استعمال نمود
بغایت حار و یابس و مجفف و محلل و چون با آب و نشست در روغن زیتون طبخ نمایند و کنند تا تمام
نماید مواد غلیظه را بطرق جلد رفع کرده بتحلیل میدهد و در مخدوم انجمن تجربه رسیده است از خوردن
بسیار او بدن متورم شده مثل فلس ماهی پوست میریزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را استحلال به قمل و کشنیز را
به تقشیر جلد رفع میکند و خوردن او جهت سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و برص
منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویه قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هر گاه هر سال یکبار تبادل
نماید و ضماد گوشت خام او جهت رفع بهق افعی گزیده و آشامیدن را خاصیت نافع است و اکثار آن محرق اخلاط
مطبوع و مصلح نزدیک میباشد و چون هفت عدد افعی را بدهان بسته بزغ از اغراق خفه کرده بازار هر یک را
بزنند بستن آن ریسمان را بر گردن صاحب خناق رفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف او پر کرده
باشند در افعال ضعیف تر از گوشت او است و قرص افعی در افعال قریب با و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد
و جوف او چند بار با آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال با مس قلعی و با آب بقدریکه او را بپوشانند که محرق گردد
پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته در آن نمک بکوبند و بقدر ربع او با مثل او نان خشک میده با کیزه اضافه نموده
با عرق گوشت او خمیر کرده قرصها تنک بوزن یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین کنند تا قبل از نشو و قدر نان
اگر ربع او باشد بهتر و نخودی که در حین جوشانیدن گوشت او با او بجوشانند در افعال قریب است الیقیون بیونانی

افعیون

اسم بیا بهست با بن شجر و گیاه و ساقش مرغب و شاخهای او باریک و از یکعدد زیاد نمیشود و برگش شبیه برگ صعتر و بسیار
مبرد و تمرش مثل خیار کوچک صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و سنبلی و بیخش بقدر انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود
بالطبع اندک فرنگی سیاه میباشد و در دوم گرم و خشک و ملین و اشتهاء آور و مقوی و اسافل آن مسهل و مجموع آن
مقوی و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط او از رطوبت او پنج قیراط است و مولف تذکره گوید که رطوبت دشمن او است و
سلیل صلابت و جلا و بیاض چشم نافع است افیتمون بیونانی بمعنی دوا الجنون است و آن نباتیست بسیار سرخ و قوی او
مثل خیاط و برگهای او بسیار ریزه و گلش تیره و تخمش از حول ریزه تر و سرخ مایل بزردی و بنباتات و اشیای
نزدیک باو باشد می بندد و بیخش شبیه بزردک و نصاری گویند که در حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ و با اندک تندی
و گلش زرنجه دانه می بندد و در سیم گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض
دماغی گرم مسعلا و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سوداوی عدیل و چون یکهفته
هر روز دو درهم او با نصف رطلی شیر تازه خیسانیده و با نزده مثقال کنجد بنوشند جهت رفع خفقان و توحش
و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون دو درهم تخم او بنه بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده و روز دیگر افشرده
صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت
کند بدون مضرت و باعث ضعف نمیشود و مولف تذکره ثلث رطل را تلیین رطل دانسته و قدح مولف بالا بیع
و او را اعتقاد آنست که یک رطل را در سی رطل تا چهل روز با آب خیسانیده و مطبوخ او با مویز جهت مالیخولیای که از
مرارت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف
الترکیب است زیاده از یک دو جوش نباید داد و مضر صداع و حار المزاج و موثر عنسی و مصلحش بنفشه و کثیرا
و موافق بدن او گویند مضرت و مصلحش ضمغ و کثیرا و قدر شربتش و در مطبوخات تا ده درهم و بدلش لاجورد

افیتمون

افسنتین

وجرارسی است باریک برگ و بیخ او جانشا یا مثل او جانشا و دو نک او تر بدو تخم او را نباید نرم کوبید افسنتین
بلغت یونانی اسم نباتیست با بن شبه و کیاه او شبیه به بابونه و تخم برگش مثل صعتر و غبار ناک و سفید و تناخش مثل
برنجاسف و انبوه و ساقش بلند و گل او مثل گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسپند و با تلخی و قبض و تیزی
او با عطریه قبیل و قسم را برگ مثل برگ زردک و سفید و گلش زرد بی او ان سفید و در مصر بسیار باشد و از یونانی
اقسام است و بهترین او رومی طوبوسی تیوریست که با حرافه و تلخ و قبض باشد در اول و دوم گرم و در آخر
خشک و منفتح و ملطف و منتهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده
سرد و مدر بول و حیض و عروق و شیر کنند اقسام گرم و تریاق سموم فشروبه ملزوبه و محلل ریاح و جهت تریاق
در خسته و سکته و تبهای عتیق مزمن و ماء اصفر از طحال و یرقان جهت درد معده با افتیمون جهت تنقیه سودا
نافع و چون چند روز آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد مجرب
دو درهم او جهت کزبدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت فطر نافع و جهت بواسیر
و شقاق معده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار موثر و قطور او با زهر بزر
و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و از رجه او با عسل در حیض و حمول او با موم جهت حب القرع
و ضماد او با آب جهت نمری و بخار مطبوخ او در شراب جهت درد گوش و طلاء مطبوخ او در سرکه جهت درد
و با عسل جهت رفع اثر بعضی نخست بلک چشم و در سرکه جهت مفاصل خاره و سایل و با موم و روغن گل جهت درد
تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و درم
پیرزنها و نافع داء الثعلب و اکتحال او جهت دمعه و غشاوه و استرخاء حیض و کرم شکم او در سیان متاع کرم دن آن و آشامیدن او
مرکب با عسل منع ارضه از کتابه که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلاء او با روغن زیتون بر بدن نافع مقارب بسود

جهت ریزانیدن هوام با شیر آب طبیخ او شستن کبک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور
شربت انار و قدر شربتش یک مثقال او در مطبوخ او در مطبوخ از پنجدرهم تا دو درهم و در بلغم جهت معده بورش
اسارون و خشف او اهلیله زرد و جهت جگر عصاره غافث و جلو و قیصوم نیز بدلش میشود و عصاره افسنتین را آب
او را در افتاب خشک کنند و افعال قوی و مفتح سدد جگر و جهت تبهای کهنه و مرکب و تقویه معده و تنقیه آن از اخلاط
ریه و استسقا و سنگ کردن و نک رحمار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش ریوند و قدر شربتش
تا یکدرهم و بدلش سه و وزن او افسنتین باغ فت یا نکاغی و شراب او مقوی معده و مدر بول و حیض و
جهت امراض جگر و پیر زور بود و تفتیح سدد در الحیض آشتها و تقویه هضم و ازاله کزاز از نفخ با تلخ و دفع
کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافع است و مانع با حدوث امراض و طرق آنست که نود مثقال افسنتین را
در شش هزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا به یک رسد پس سه ماه گذشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی
مثقال ریا با پانزده مثقال دارچینی و با پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیم کوب کرده ده هزار
و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند بسیار مفید است و روغن افسنتین
که در هر چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل افسنتین کرده چهل روز در افتاب بگذارند جهت برودت
ظاهر و باطن مبتلا و آشامیدن پنج درهم او جهت دفع یرقان و سدد جگر و سدد پیر خصوصا با سکنجبین عسل و جهت
تقویه معده و رفع احتباس حیض و رسم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب نافع مستی و بعد از آن
رافع خمار و قطور او جهت کرم گوش و ریاح آن و طلاء او جهت کرم گوش و ریاح آن و طلاء او جهت درد چشم
و با قیروطی جهت تقویه معده و دردان نافع است افیون اسم یونانی و بعربی مسیت است و بفارسی تریاک و ابو علی
بن الخشخاش نامند و گویند مراد از و نبر محمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است

نا دو مثقال

افیون

تریاک

که در آب زود حل شود و از آفتش زود مشتعل گردد و در آفتاب بگذارد و قوی الرایحه باشد در چهارم و در آخر
خشخاش سفید و در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن درد و قابض و مانع النفث اخلاط و تحلیل روح حیوانی است
اسهال و سحج و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بلغمی نافع
و اگر از مواد بارد باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهت درد سر و تجفیف قروح و ورمها حار و بارد و تخم
بنجه و زعفران جهت حمره و بانیر دختران و زعفران جهت نفوس حار و رمد و قبیله او با و صاف و زعفران
با سویق جهت زحیر مجرب و فطورش با روغن بادام و مرزنجوش جهت درد گوش و با موم روغن جهت جرب
و حکه نافع و در معالجین و ادویه حرکه حافظ قوه آن و مسقط آنها و قوه باه بفرط مداومت مضر فهم و مصلحش
جند و فلفل و توفیون و دارچینی و قدر شربتش یکدرم تا چهار قراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو
درهم او کشند و بدلش سه قسط او بزر البنج و یک دانگ بیخ لفاح و در احتباس طبایع شیر و کافور و کهربا افلیجه
تخمیست شبیه بخردل و تند بو شبیه ببوی سیب با عطریه و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر زرعی
و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف بزر البنج است و از هند خیزد و غرد و سیاه
و زبون و گویند او کوچک کبابه است و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح
سدد دماغی و تریاق زهر عقرب و نیلا و محلل ریاح و مشهی و با قوه قابضه و مفتح سدد احشا و مقوی
دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و آروغ آرنده و طلاء او با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن
عقرب میکند و مصدع و موجب خناق و مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند
افلیجه برگ جوز بوا است و اصلی ندارد افترج معرب افترد فارسی و بعربی عصیر نامند و آن مخصوص آب آفوا که
افیلون و تخذف و او اسم هیچ جبلی است افوا سیقون یونانیست که چند نوع باشد افریبون

افیون

فرفیون افسنتین بیونانی و با اسم رومی فرفنون است افراسمون نفع است افاریقون ربوا است و گویند
ماذریون است افتیمس بیونانی اسم فوتنجمشک و افوتنجمشک نیز نامند افودیجان قسم اول و دوم است
اقاسون اسم رومی غن تربست افلاطون بقل ازرقست افودسالیس حجر الغمر است افادیه خوشبوست که
در طعامها کنند افیقون اخیتوس است افریدس اسم یونانی جراد است افتیقس اسم یونانی عصفر است
افیمون بیونانی اسم بزدورست افیور سفسماقن بیونانی تخم خیار است افتیمیسون بیونانی بادآورد است
افیمونا بیونانی درختی است افیغابن بیونانی سداب است افحوان اسم عربی است و بیونانی او بیاس
و بفارسی بابونه گاوچشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند بری و بستانی میباشد شاخهای او باریک و برگش
شبیه برگ کشنیز دراز بانه و گلش زرد و مدور در اطراف او برگهای ریزه و سفید و از گل بابونه بزرگتر
و تقبیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الحقیقت صنفی از بابونج است و فرق آنکه بابونج تخم میدارد
و او ندارد و مستعمل گل او است در سیم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سدد جگر و اعواء عروق
و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوه تریاقیه و مفتت حصاة و محلل خون منجمد در
مثانه و دوم متعدد جهت درد مثانه و صلابه پهلو و استسقا و قراقر معده و با سکنجبین و با نمک
مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در لبیخ او جهت صلابه رحم
و طلاء آب تازه او بر انثیین و قضیب و کنج ران و مقوی باه و جماع و ضماد او جهت التواء عصب و
با موم روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف
از اول و با شراب جهت بکوبی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهت تقویه طبقات چشم و تلیین

افحوان
الالف مع الفاء
بابونه گاوچشم

وظلمت بصر و جلاء آثار قروح و رفع نزول آب نافع است و روغن افوان که گل او را در چهار مثل آن
بار روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته باشند جهت تفتیح جراحات اعضا عصبانی و التواء عصب و
بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار نمودن عرق موثر و اشامیدن پنج درهم
رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و او را از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از
رسیدن آن افشرده میگیرند و قبل جفاف یا فوفی رنگ است و بعد از آن سیاه میشود و در دوم سرد و خشک
در دوم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او بالذع و مایس نزلات و اسهال
و ضماد او مقوی بدن و اعصاب مسترخیه از اعیا و بسبب امراض و ضمادش جهت ورم حار و باد سرخ و ورم رحم
و داخس و رامکی حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهت قطع اورام عرق و بالاران و روغن گل
قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و شربتش تا یکدرهم و بدلش بوزقش عدس مقدار است
و گویند حضیض و اخیر افسنتین است افسنتین یونانی بنا بنست شبیه بیاد آورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند
برگش قتل باد آورد و ساقش کوتاه نرد غلیظ تر از دو گلش مثل او بر خار و خارهای جوانب گلش مثل سوزن و ساقش
او را پوست کنند و میخورند و تخمش از قطم ریزه تر و در دوم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود
و بماند باید کوبند جهت گرازو تشنج غیر مسمی با شراب مجرب و ورم ورمی و تدخین عنصل ضمادش مفید و تخمش با شراب
جهت دفع و مضر کرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش شکاعیست و نزد متاخران
ترقی مبالی افسنتین و نبات اشتر خار نخواهد بود و ظاهر اسم یونانی گیاه اشتر خار باشد اقسط بفارسی کشک نامند
و آن دو غیست که از طبخ منجمد گردد پس جکانند بعد از رفع مایه خشک کنند سرد و خشک و در هضم و قابض و سرد و
کرده او جهت اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد سوخته او جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و با نیم سوخته

اقاقیا

افسنتین

پنیر مروف

اقسط

اکراع

الیه

الف مع اللام

و تعلیق او با لبان سرخ جهت حفظ جنین و منع سقط و نگهداشتن او در دست جهت خاتمش بر خصم و
تعلیق او بر درخت جهت منع ریختن ثمر آن و حمول او که با نیم درخم سایند با شیر جهت خاتمش زنان عقیم
بسیار موثر است و مراد از اکتمک دو قسم سیاه است و دو قسم سفید و در احجار مذکور میشود اکراع پاچه
ی گراع و آنرا بفارسی پاچه نامند بهترین او پاچه گوسفند و بزیکساله است لزج و دیر هضم و بعد از انهضام
مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سوداوی مجفف و سحج و خشونت حلق
و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و ربو و نفث الدم و عسر بول و هزال مفرط و صبیان
و زحم و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت پختش و اسهال دراری و منع لذع و مواد حار و رفع
مضره ادویه حار و شروب آب پاچه جهت سرفه حار و تلیین طبع با لبن الماعز و حقنه او جهت مغص و زحیر و
تجرب و مطول او جهت بهوت و دماغ و ضعف آن و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلاء روغن حوف با
با فرفیون و زعفران و روغن گل جهت تسکین درد سر و صرعات مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش نزاب
کهنه و سرکه و عسل و تخمش او کرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او نزف الدم جراحت و با صبر
جهت ساقط کردن دانه بواسیر موثرات اکثرش اگر دیک انزروت است اگر دفس جوز زرد و مرا
اگر الیه لیف البحر است اصل نفسه فرفیون و گویند کافور است اگر ار نوع کبیر صابر یوماست
اکیساکوس یونانی جند است اکسر فلیس یونانی حرمانه است اکسر مایس ابو حلست اگر فس کرفس است
اکیر اسم ترکی و ج است اگر بفتح الف و سکون کاف اسم هندی عود است اکهرت بهندی جوز است
الیه دنبه گوسفند است گرم تر و محلل اورام صلبه و ملین اعضا و چون یکعدد دنبه گوسفند بر سه
حصه کرده هر روز یکحصه با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب است

چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا منعقد شود جهت تشنج مسی و گذارد مواد هیچ چه مجرب و در هضم آب
و ردی الغذا و مضعف قوه هاضمه و مولف تذکره گوید که بسا باشد در مبرود موجب فجاره شود و مصلحش آب گرم
و هر که داد و چاره است الوبن بیونانی بنا نبت کمتر از زرع مایل بسرخی و شاخهای او باریک و صلب و پوست او
سیاه و برگش ریزه و گلش زرد مایل بسرخی و زردی و خوش شبیه بخیشند و با بلوط و نند طعم و تخمش شبیه بتخم
افیمون و منبت او دیگر از دکنار آبها و در سیم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم او
تا دو مثقال با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت دفع جنون مستحکم و نوع العلاج
بغایت موثر و پوست بیخ او در بن فعل قوی و جهت برقان اسود نافع است و صوت بح و مصلحش کثیرا و عناب و قدر
شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است الب بعربی اسم درخت خار و ایست شبیه بدرخت اترج و برگش
ریزه تر و شبیه برگ زیتون و خارش سبز و نضارت و سبزی او زیاده تر رسم کل حیوان و از دغل قوی تر چون
داخل غذا کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد اگر بو کند و نخورد در ساعت کر و کور شود منبت زیتون این نبات
بلاد و تهامه و جبل شراست الوسن الوسون بیونانی بمعنی بذهب بالکلب و آن گیاهیست شبیه بکیاه بنیه و با خشونت
و برگهای مثل او مستدیر و مابین برگها تخمش شبیه ترس و آن در میان دو پرده است انکس مابین سیاهی و سرخی و گویند نوعی
از عکرش و نبل است در دوم گرم و خشک و جالی آثار و محلل آورام و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و با مالیخولیا
جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است النیخ بلام ساکنه و نون مفتوحه
لغت یونانی و بمعنی الاصل است و آن بیخ نباتیست به زردک و شاخش سطبر و بقدر شبری و گلش مانند گل زردک و تخمش
سفید و لولانی و خالدار و کمتر از بیخ و در شاخهای او قیه مثل جوز بهتری او هندی در آخر و دوم گرم و خشک و با الذع
و تلخی و مولف تذکره سرد و تر در سیم سبلند و با الخاصیه تخم او جهت شری از هر قبیل که باشد مجرب میباشد و باید در اول سیم درهم

الوبن

الب

الوسن الوسون

النیخ

الوبال

اورا با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز درهم دوم نیم مثقال و روز سیم یکدرهم و یکمثقال برگ و ثمر و ثاق هر یک با شد
یا شراب عسل جهت سقوط شبیه مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر بول و بطونی نافع است الوبال یونانی و بمعنی
عسل شجر است و آن بطونی است شبیه بمسیوسا ملکه از شاخ درختی حاصل میشود و بهترین او براق شفاف نیرین
غلیظ است در سیم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او یا نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره الصفرا و اخلاط
و بهت جرب و قروح در مفاصل نافع و روغن که از شاخهای درخت از جوشانیدن آن با روغنها میکنند طلای او
جهت درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شارب الوبال و اکل لت و سبات هم میرسد باید بخواهد
و حرکت کند و مصلحش سکنجبین است السقاقن لسان الابل است الیا بیونانی خطمی است الج رعوث السوس
بیونانی اسد است الطرسنت الاو بیونانی زیت است الوتی بیونانی سنا مکی است السنبن بیونانی
لمح است المقطرون بیونانی کهربا است السانا نخواه است الشبیه العصافیر لسان العصافیر است الاطبسی
لباب است الوج مولف الادویه گوید که او شبیه بنیش است در شکل و در بلاد عجم کازرکی نامند و مولف اختیارات
نوحی از مخلصه نمرود اللبنون بیونانی رس است الماس ماس البطوط کشت برکشت است الاکلنک اسم
ترکی زراریح است الاکلنک الو اسم فارسی عقاب است آمله اسم ترکی تفاح است الاملک بلغت دیلم
فاشر است البک اسم ترکی حج است التنی اسم بزرگان است الاجی اسم هندی قاقله است الماقن بیونانی
بسباسه است آلیج نمر درخت هندی معروف است مفسر بیدانه و چون در شیر بخیسانند شیر آلیج خوانند و گویند آلو
شرط است که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر بر روی آن نشیند با نیج
و بسیار عصفی در دوم سرد و در سیم خشک و بشیر بر روی در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد
بمعده و حافظ از اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سودا بروح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و دشنگ و آب دهن

آلیج

الف مع المیم

وخون بواسیر و نزف الدم و مخفف رطوبة معده و مقوی دل و خشم و معده و احشا و اعصاب و مشهی و مسهل سودا
و بلغم رقیق بعصیر و با آرد کنار و آب بقاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و اشتهای سفوف او با قند مصوبه
هر روز پنجدرهم با آب گرم جهت سحج و برک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم و جهت قطور آب
منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض عین آزموده است خصوصا هرگاه بعد از دو سه ساعت
آمله را فشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و شربت معمول از آمله و افسنتین در تقویه معده و تعدیل و
او که با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبر با مسوره بخیسانند آب طبیخ آنرا با مثل او روغن کنجد و زیتون بجوشانند
باشند جهت تقویه مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویه اعصاب و تحریک مقعد و سرعت نهوض
الفعال مجرب دانسته اند و چون خیار با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کنند و قدر شربتش از
سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مغز سبز و مبرود و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج
و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است و آنکه پرورده ملین طبع
و مقوی اعضا باطنی و ناهم و قاطع نزف الدم جهت بواسیر و نواصیر نافع و مدمن او حافظ سیاهی
موست امیلان درخت خار دار است مثل او باد و عوام طلح نامند و اهل بادیه سم و بفارسی مغیلان گویند
و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را فراط و صنظ و عصاره ثمر او را اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچک تر
و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهنه گردد مثل آبنوس سیاه شود و قسمی بزرگتر و ساقش سیاه رنگ و
بسیار بلند شود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانه
بهن و بقدر زمن سرخ و با آن پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع اجزا در دوم سرد و خشک کنند و
جمیع اجزا در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و تطویل طبیخ خار و برگ او تقویه اعصاب مستحکم و آشامیدن

اقاقیا

اقاقیا اسهال و تنقیح سدد و اورام و برگ تازه او جهت التیام جراحات و رفع اورام و خلوص در طبیخ او جهت برد و رطوبات
رحم و نم نشستن و برگش جهت دباغت قایم مقام مازو و عصاره برگ تازه قاطع نزف الدم و نفث دم و پوست شاخ و ساق
او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمده اجزای او روغن بنفشه صفات و بیخ او جالی و ستون او جهت
استحکام لثه و مسواک او مقوی دندانست و آنچه اکثر اطبا کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود و خود
را مغیلان طلح غیر یکدیگر دانستند و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد امدریان یونانی اسم شجریست برگش شبیه
به برگ کبر و آنچه برگ باشد و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب سیاهی کبر و او را سنج میکنند مثبت او اکثر
مقابر بیت المقدس و آن نوعیست از موع ایوب و شجره السنج نامند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سدد و لطیف و
محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن بخشش که مفصل کوبند و تخمش در غلاف و بقدر دانه کنار و مایل بسرخی
و خشکی و آب تازه او و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلا او جهت کلف
و قطور عصاره او جهت بیاض چشم و درد و برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربت از عصاره تازه او
هفت مثقال و از مطبوخ آن چهار مثقال است امسوخ لغت بربری است بمعنی انبی و آن نباتیست مانند
شجر و گیاه و مثل نی بلند و از دو جوف و سبت او سنگ لاخ کنار آنها و کبیر و صغیر می باشد صغیرش بقدر کبیر
و زیاد و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق او شاخهای بسیار مجتمع روید و بلند دارد و چون خشک شود
به هم بند بند از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه
گردد و چشم و صلب مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضا باطنی و مانع نزلات و مانع شراب
قابض جهت اسهال و طبیخ او جهت فتق و قیلوله و ضع علل مثانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و تنگی نفس نافع
و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف او را با نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگر و احشا و دل مفید

امدریان

امسوخ

وهر گاه با آب انگور بجوشانند و هر روز یک طل بنوشند جهت قی کردن بدن لاغر و بیکوئی رخسار و تقویت رحم
و در ورش جهت قطع نزف الدم جراحات و در ویا بدن کوفت موثر و قدر شربتش تا پنج درهم است و مولف تذکره مثبت
اسوغ را منحصر در اندس میداند اماریطن یونانی اسم نباتیست از انواع قیصوم قدرش کمتر از زرسی
باریک و پراکنده و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگ و قبه دایره زردی و بخش باریک و منبت او
کوههای جنگل و در تنگنای لبار و نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت ازان تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف
رطوبت آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهت قطع نزله مجرب
دانسته اند و مستعمل از او قبه آن و گذاشتن در میان جامه مانع کرم زدن آن و مضر فم معده و مصلح آب به وقدر
شربتش تا قراط است ام الکلب افیقطس است و مولف جامع بغدادی غیر آن دانسته است ام الکلب
شجریست رجبی بقدر زرعی مایل بزردی شبیه به برگ لاغیه و باندک خشونه کلش زرد و شبیه بگل لاغیه و بدبو
و منبت او مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصاره ازاد و اد منتقل و برگ خشک او دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه
و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و مایه کم بارد و فرح بنفش بنوشند امعا جمع معاوان رود در حیوانات است از
جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذا در هضم و در سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلح جوارش عود و نزاد مطبوخ او
با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهت معده که صفراء رقیق مائی که متولد شود نافع است امیر باریس بفارسی
زرشک نامند معروف است و از مطلق را دوانه برون کرده است در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مقوی
معده و جگر و دل مانع رختی مراد باعتصاب قطع صفراء و تشنگی و سکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره و
خوشبو مثل سب الطیب و امثال آن سفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهت اسهال که از سردی ضعیف جگر و احشا
باشد و جهت استسقا و با ادویه حاره جهت برودت و با استنی جهت تقویه اخمه و آب او نافع قی و هیضان و بار زعفران

اماریطن

ام الکلب

معا

زرشک

امیر باریس

جهت صلابه جگر نافع و دانه او بتهالی مناسبت قرحه امعا و اسهال که ضعف احشا باشد نافع و نماد زرشک
را و عاید ام حاره و شربت آن که آب زرشک باشد و آب سیب مساوی بود و آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر قوام
دهند جهت رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غشیان و ضعف آشتها مولف تذکره مجرب دانسته و گوید
چون آب بتزویج و مروارید اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد ریح و مصلح
و مسهل و قابض طبع و مصلح شکر و شیرینها و قدر شربت از آب او تا هشت مثقال و جرم او تا پانزده مثقال
و از دانه او تا سه مثقال و بدلش مثل او کلمیز و دو ثلث آن صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قوی تر
و الطف است و بدلش دو وزن آن زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک را عیش و مذکور
نمند و مولف ملاقع ذو قال را غیر قرانیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و طی حقیر که قوا
قریب الطبع با زرشک باشد و ذو قال قرانیاست و مذکور خواهد شد امر نیافن یونانی اسفن است امیرس
نانخواه است امامون یونانی حماض است امعاء الارض مراطین است امرو سیا عنفر و است و معجون را نیز
نامند ام الخلود نوعی از حلزون است بلغت مصر و آن دلبنس است اما غرون بعرانی خرنوب مطبی است
اماطیطس یونانی شاریج است امولیقون یونانی ابارست و معد الیا یونانی تورست امورعی
برومی عکر الربت است معالیس برومی آب غوره است امرود فارسی کمثری است آمله سار هندی
گوکرد است بفارسی انبلیس یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و در شوره زار و مواضع آفتاب رو بدر کش
مثل برگ عدس و شاخش بقدر شبری و بخش باریک و کوچک و کلش سرخ مایل بنفش و بدبو و تخمش در غلاف
رقیق و قسمی از و کوچک برگ و سافس و نفع نمیشود در اول گرم و در دوم خشک و محلل و مدر بول و با قوه
قابضه و تخم و بیخ و کلش جهت حصر بول و در دکوده و نبات مغید و ماسلیخین جهت صرع و فرزجه او با روغن

زنبق

الفصل مع النون

کل شیرین جهت صلابه رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور برگش جهت زخمها و ردیاب کوبت موثر
شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال **انفرا** ابیونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار برگش مثل برگ
بادام و عریضتر از آن و گلش شبیه بگل انار و از آن بزرگتر و تخمش سفید و کوچکتر و چون خشک شود نور آب
از آن آید و بیشتر در کوهها است و مخصوص بزمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و انعاش قریب بشراب
و بالخاصیه جهت رفع توحش و جنون و تقویه حواس ذهن بغایت مفید حتی آنکه چون حیوانی از تیج و برگ و شاخ
او بخورد باعث افزایش منی و نمیشود و نمیاد برگ او جهت منع زیادتی فروج خشیه نافع و موثر است **اتف النحل** بلغت
مغربی اسم ثمری است شبیه بمیوه کاه و نبات او مابین نخود و کیاه و ربیعی و برگش شبیه برگ و از آن ریزه تر
و گلش بنفش و شبیه بشب بویی بنفش و از آن ریزه در معتدل و باقوه محلله و صلابات حیض و انشاء مبدن طبیخ برگ او
بالخاصیه جهت رفع سموم نافع و تطول او محلل صلابات و مسکن درد و گزیدن هوام **اندوطالیس** بیونانی اسم نباتیست
نبت او ساحل بحر روم شبیه بانسان و بسیار سرخ و بی برگ و تخمش در غلاف مثل تخم و تند و در مغرب
کلخ و طلاخ نامند و ظاهرا نوعی از قاتل در اول سیم گرم و خشک مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهت استسقا
محرب اطبا و جهت نفرس تنک مثانه و مدر بول و احتباس حیض و زیادی و حلو سا نافع و قدر شربتش از تخمش یکمثقال
زنجبیر با شراب و اشتال او و از طبیخش با شکر یا سرکه تاریخ طلی انکیز مولف جامع الادویه ابن البوله کوید که آن گیاهیست
نبتش جریم جبال کیلان چون بر روی او نشسته بر روی او و نشسته بر روی زمین بخوابانند و از دیگر آنچه قسم ثمرات از زراعت
مشابه کنند و آنچه از درست بهمان صفات بماند و بمنعت مغالیه خادانند گرم و خشک و نمیاد برگ خشک و با کوکرد
بگرد زهی را زایل میکند و تخم تر او بغایت موثر لغوط مردان و از قسم ماده موجب شده سبق را زایل میکند و تخم
تر او بغایت موثر لغوط مردان و از قسم ماده موجب شده و سبق زبان و اندکی از او با شراب مسموم قوی بحدیکه تا شبانروز

خارا

انف النحل

اندوطالیس

زنجبیر

خارا او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او میکند و قدر شربتش تا دو درهم **اناعاش** مزوفی
کیاهیست برگش شبیه بمرزنجوش و مایل باستدارة و شاخهای او منبسط بر روی زمین و میوه ثمرش مثل فلافلی
و ذهار او بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و کل قسم ماده لاجوردی و قسم تر بغایت سرخ میباشند در آخر
دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سدد آشامیدن آب او و تخم او جهت گزیدن افعی و نمیاد
جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیادتی شدن فروج خشیه و جلا آثار و غرغره آب برگ
قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم و سقوط او در طرف مخالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت فروج
چشم و جلا باصره و جرب و بکه و سنبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال و بدلش عرطنیثا است
انس النفس نباتیست ربیعی شبیه بجرجر و برگش بی تشریف و گلش مثل ترتیزک زرد نمیباشد و بر کهار سفید
احاطه بر گل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهزه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش
مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان بر دارد و بخورد
نیز زیاد میشود و خوردن آن بر باعث نشاط و سرور میکردد و در دوم گرم و در پوسته معتدل و در افعال
مناسب شراب صرف مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ او در ازاله هموم
و تفریح شراب بدون مستی و خمار اندکی از گلش بدستور بهمن از میخشد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه
و مطور عصار او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با مسیح با شیر گوسفند مهیج باه شخص صد ساله است
و مجرب افسانه و مفتح سدد و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را تازه سازد و بر قان را زایل کرداند و مضر کرده
مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و شربتش با پنجدرهم و از عصار و طبیخش تا هجده درهم و مدلش آب انگور
مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب او را با شکر شربت بسازند جهت التهاب و حمیات و سوداوی و نقطه تب

اناعاش

انس النفس

انسان

انسان جرک گوش آدمی مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهت تشنج نافع و استخوان او مولد امراض مهلک
و مداد آن موی گوری و درد استخوان بوسیده و منع زیادتی آکله مجرب و اشامیدن استخوان سوخته هر یک
یک مثقال با مثل آن شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن کشنده کرم گوش را
و هوا میکه در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوام است و جهت قوبا و آثار
قروح و طرفه و بیاض چشم و بار کبیر عنصفور جهت قطع نالیل و قوبا و بنهایی جهت نزف الدم و اندمال
جراحت و با عسل جهت کلف و جلا آثار رصاص نافع و ضماد کندم مخلوط افسان خصوصا که تنها باشد جهت
نضج و تحلیل اورام و بستن دندان او بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دندان زایندگان و رفع خوف
موثر و زهر او مسمن مدن و خوبی حجامت و فصد مسکن نفوس و مفاصل و عرق النسا و شرب آن موثر بلاوت است
و خون حیض سم قتالست و موثر جذام و طلاء آن مسکن درد ثدی صعب و حصول آن مانع حمل و نخورانیدن حیض را
جهت رفع تب لرز مجرب دانسته اند و بول افسان خصوصا اطفال جهت صرفه کهنه و جرب منفع و حکه و قوبا
و قروح خبیثه و عسر النفس و با آب نخود و ماء العسل جهت برقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منتفع
از بول جهت رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شرنزق و در صناعت بدل اوست و فضله اطفال را
که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوع او در حلق جهت خناق و ورم گلو و بدستور ضماد او
با عسل محلل قوبست و طلاء او جهت حمره و جراحات و التحام آن و رفع غونت اعضا و اشامیدن یک مثقال آن
جهت سعال و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربه هر دو و قولنج و حکه بی تعدیل و با عسل و شراب جهت رفع
گزیدن هوام و لدوبه قتاله و تبهای بارده و یک مثقال او را با یک مثقال لوتا در مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل
دار السکنه و زنبق مصعد مجرب دانسته اند و ستون محرق آن جهت قطع نعفن بن دندان و آکله و تقصان لثه

و دردندان گوشت بر دندان مجرب است و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل نخجی بیاشامند آن شخص
در محبت صاحب ناخن تجدد تعشق رسد و بعضی گفته اند ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوخته افسان نیز با
شحم سفیدی موی و استسقا و دفع سموم قتال و بزانیدن سنگ کرده و مثانه و رفع ربو و بهر و اکتحال او
جهت بیاض چشم و قطور او با روغن کلسرخ جهت درد دندان و درد گوش و زور او جهت آکله و نزف الدم
و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب است و چون بول افسان را در ظرف مس با
عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق افسان که کبریت مدبر کرده افسان در بکر دو روز مفتاح تقطیر
کنند و در صناعت تقطیر مذکور دارد و در دستورات افسان الله تعالی مذکور میشود و ارسطو گوید اشامیدن ابی که خصیه
افسان را شسته باشند مجرب نبض و ورم جگر و وجع فواد را نفع عظیم دارد و چون لعلی با سموم بتدریج تغذیه
کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل انتقام تغذیه نیست و منی افسان جالی بهق و برص و
کلف و مخروق منیه محدث جذام است و مجرد دانسته اند اقوطیلون نباتیست بی ثمر شبیه به نبات کدو و آن
نیلند گویند جهت جراحات تازه نافع است و در حال التیام دهد اندرون طون شبیه است به برگ بید خشک شده
و از آن عرقی گرم و خشک و منفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع است انبج هندی انبه نامند ثمر درخت
هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد
میشود و بعضی ثمر فتل سیب و نارس او با عنوصه دانند ترشی و چون بر سدر و ترش شیرین گردد و در اسهال زرد
و شیرین نود هر دو قسم آن خوشبو میباشند و در دوم گرم و در سیم خشک و کوبیده قبر رسیده اورا در اول
سرد است غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت بنگو کردن رایحه دهان و منع خفقان سرد بارد
و رفع بواسیر و تقویه مری و ترشی او جهت قطع طحال و بر انگیختن اشتها و بزانیدن سنگ کرده و مثانه و دانه او

اقوطیلون

اندرون طون

انبج

ودانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و طلاء بشاخ او جهت دراز کردن سیاه

موی نافع و گویند مضعف جماع است و مصلحش موز انجبار نباتیست برگش شبیه برگ طبه و باز که رخی

و شاخهای قوی تر از شاخ وطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق متشبک میشود و دانه در زردی

و گلش بزرد و بعد از ریختن گل علافهای کوچک ارد بهم میرسد و در آن تخم های زرد است و چش خشبی و برخ

و مستعمل از و عصاره برگ و آن در نشتها باریک است و از آلی انجبار گویند و سیم سرد و خشک محلل

جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و مالیس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی امعا و اعضا جهت

التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف انتها و بوالدم تازه و مزمن و رفع سموم و الصاق اقواه عروق مقعد و دل

تازه و کهنه حتی زبول را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی

عضل و فسخ و حک آن و درد و ش جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر

شربتش یکمثقال و از عصاره او یکدرهم و از برگش پنج درهم مضر مرور بس مصلحش زنجبیل و بدلش مثل

او زرشک و ربع آن گل ارمنی است انجدان بفارسی انگدان و بلغت دار الملز کوه برنامند تخم

نباتیست ساقش مجوف و بسطر و بلند تر از قامتی نزد میشود و برگش شبیه برگ کلم و از آن بزرگتر و

خبری مثل شبت و سفید و تخمش بعد از رسیدن سفید و مدور بهمین شبه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او را

تبرکی بالدرعان و تخمش را محروث و وضع او حلیت طیب نامند و قسمی از آن تخمش سیاه و دیدبو بود

و برگش مثل صفحه سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و وضع او دیدبو حلیت مستن و بفارسی

انگوره و کیاه او را کماه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم و در اول

و حیض و شر و مسخن کرده و روده و ملطف غذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت مرض بلغم

انجدان

انجبار

در الجمی در

و در سیم خشک و جهت اسهال مزمن گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم

و در آخر دوم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهت سموم و گزیدن زنبلا و ضماد تخم

او جهت منع ریزش موی که قبل از بلوغ طلا کنند موثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر کرده

کثیر او گویند عسل او سپند اسم فارسی نوعی از بنفشه و هندیست و سیم گرم و خشک و محلل ریاح

و مواد بارد و قدر شربتش یکدرهم و چش سرد و خشک و فصل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع

نافع مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاح است اوقیمونداس بیونانی اسم نباتیست

شبیه بارزوج شاخهای او بقدر شبری و مرغب و مایل به تیرگی و تخمش شبیه تخم بنیه و سیاه و در غلافی

مثل غلاف بزر البنج و مستعمل بیخ اوست در دوم گرم و خشک و ملطف و مجفف بی لذع و یکدرهم تا دو درهم

او جهت نیش افعی و هوام با شراب نافع و یکدرهم او با مرصاف و طفل جهت عرق النسا مجرب و آشامیدن او نوماس

بیونانی شراب عسل است که شراب در و چندان عسل باشد با بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و آنچه در

جلاء و تحلیل را نضاج قدری تر است و هر چند کهنه شود تلیین او کمتر شود گرم و خشک و منضج و محلل و ملین طبع و

مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال نمود که قالع انتهاء موث انقلاب معدی کرده او نیا بیونانی اسم

عصاره نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برگش شبیه برگ ترنج و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد

و گل آن در زیر زرد و گلش زرد و برگ شبیه بعصاره مامیثا گرم و تند و جهت طلاء جیم و بثرات و سلاق و دمعه

بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش و فیران دانسته و مولف مذکور نوع بعصاره مذکوره

کرده است او جالینوس ابو خلاست او قیمن بیونانی بادروج است او راعالیون بیونانی کرفس جبلی است بجه او را

بعضی مثل سالیون کرفس است او ذر بیونانی عصاره فنار الحمار است او کسوماتی بیونانی سکبینج طلاء است

اوسپند

اوقیمونداس

اونوماس

اونیا

اوماج بترکی اطریبی ترشی است اورمالی بیونانی دهن علی است وسل داود کوینند وآن روغنی است غلیظ و الیت
نیز نی وازساق درختی حاصل میشود هم چند کهنه کرده وکرم نزد جهت جرب طلب و در مفاصل و تاریکی چشم نافع است
درهم او با آب مسهل قوی بلغم خام و موث سبات و سستی بدن آفت و مادام کم عمل آن تمام نشود
رفت او بیانس بیونانی افخوانست اونوسالیوس بیونانی قرة العین است اوریزا بیونانی وازه
اوفطاریون غافقست اورنی لوف الصغیر است اوریقاس صغیر است اوزرباباری بیونانی فلفل
المارست اورن بیونانی بیض طیور است اوفیلس بیونانی رحمک است اونغلس بیونانی لسان الحمل است او
بیونانی شمش است اودرحودس بیونانی زیبق است اوبوفوس بیونانی کرم العنب است اوجابلغت سکا
درخت غرب است اوهبوه بهندی آرالست اوت بهندی اس است ایل است اونفس بیونانی اسم الطفار
اوحی بلغت مازندرانی حشیشة العلق است اوکلبیک بترکی اسم دیه است اوزالک بترکی حرمل است اوتلکه
بترکی اسم ریح است اوبکه بترکی اسم ریت است اوس بهندی اسم بیخ است اهلیلج اصفر هلیله زرد است اوبهتر
بالبیدز زرد مایل بسرخی مایلاست در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل بعصر صفرا و بلغم رقیق و مقوی
معده و دفع و منع سده و مطبوخ و مشروب او بهتر از حرم است و وجوه ادویه هلیلجات محدث قولنج اند بسبب
دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و عشا و جذام و حمیات
مزمنه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و بواسیر و منع صعود بخار بدبدن و تصفیه رنگ رخسار و اطفار
سوداکه از احراق صفرا باشد نافع اند و بعضی در حمایت منع کرده اند و منقول حق است مگر آنکه خلط غلیظ با صفرا
و بلغم رقیق نباشد بدستور در حقنها منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است
که هلیله در حقنه آن باید کرد و منقول بسندیده است و حقنه در حقنه اسهال کرانی که باشد و نهایت وضع اسعا

هلیله زرد

اهلیلج اصفر

بود

تو مکرر کرده باعث رفع علت شده و استدلال مانع بسبب عصر آن صورتی ندارد و جهت حقنه را نزد در افضیه است
نه هم باعث انضمام و بقای مواد غلیظ کرد و خصوصا که با ادویه ملینه و مقیحه و حاره ممزوج باشد
عمده از خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور میشود و هلیله زرد جهت معده
و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر کرده بنوشند و بدستور قطور آب خیسانیده او بینی آنار
دارد و سنون او در دانه او جهت تقویه لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت آن و مضر سفل و مصلحش
عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصر او روغن بادام و قند و زنجبین و قدر شربت او چرمش تا
پنج درهم و در مطبوخات و مشروب از هفت درهم تا دو درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند قبض
بدلاوت و از خواص مجربه اوست سرعت گداختن معادن خصوصا حدید را اهلیلج هندی و اسود نیز نامند
بفارسی هلیله سیاه است و او بیدانه و بقدر مویز سیاه و صلب است و دو دوم خشک و در اول سرد و مسهل سودا
او منقی خون و روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویه چشم و در سپرز و رطوبت معده و جذام دیوانه
و جهت اسهال مفید و نگهداشتن او همیشه در دهان باعث تقویه آن و تقویه لثه و بنفشه موثر و گویند مضر جگر است
و مصلحش عسل و قدر شربت و از چرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف
و زنش عفص و خمس آن مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالبیده و سیاه و اکرام باعتدال مبدا مسهل بلغم
و سودا و صفرای مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در قوی مزاج هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص
در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال هر روز یکعدد را تناول نماید موی سفید نشود و بعضی این
خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و
بالخاصیه جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است

اهلیلج هندی

هلیله سیاه

اهلیلج کابلی

هلیله کابلی

دزدر محرق او جهة قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه
و قدر شربت او از شش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه
و مربای او که زیاده از یکسال بر او نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده هلیله
و مقوی جگر و حواس است اهلیلج چینی از صنف کابلی است رزد مایل بسبزی و سیاهی
و کوچک و درشت دانه و کم و بیش و مایل بتند و تیز و ضعیف الفعل بحدی که
با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود اهال از جمله اغذیه است و آن مرق
گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی را ترشی در حین
طبخ داخل کنند و حواص او تابع نوع بقول و امثال آنست اهلیلم بهندی حرمل است
اهمونیون یونانی اسفیداج است ایبارا فوطالی یونانی بمعنی عشبه مکرمه
مقدسه است و در مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر زرعی و شاخهایش
برگره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریک تر
و کوچکتر و اطراف آن بر رد اند و بیخش باریک و دراز گلش زرد چون زعفران
مس این گیاه را طرح کنند رنگ نقره گردد بلا عوض در آخر دوم گرم و
خشک و گویند معتدلست مجفف و مفتح و جهة تحلیل ریاح و درد مثانه و بتوان
دلهاة و استسقا و با شراب جهة یرقان و سبرز و بخورش مسقط جنین و ضمار
و شرب کبوبیخ او جهة تهتس هوام و طلای برگش جهة اورام حاره
و قروح و آشامیدن گره اسفل جهة تب یومی و گره ثانی جهة تب بلغمی

وثالث

وثالث جهة عب و رابع جهة ربع گویند مجربست و تعلیق این نبات را
روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند قدر شربتش از یکمثقال
و مثقال و مضر سقل و مصلح کثیرا است ایندا اوندا یونانی نباتیست
برگش شبیه به برگ آس بری و اصل برگ چیزی طویلی شبیه بخیوط تاک انگور رسته
و شکوفه او بر سر آن خوشه می باشد و طعمش بسیار قابض در دوم سرد و در سیوم
خشک و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال است
ایندبقون یونانی و بمعنی هندبا است و آن جزیست شبیه بصمغ که بر صدف قوقو
جمع شده خشک میگردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغانست مبرور با تحلیل
و جهة ورم حار و قروح عین نافعست ایریغادون یونانی بمعنی الشیح فی الربع است
و آن نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه به برگ ترهٔ تیز گست
و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل بنفشی و ابیض و در وسط
گلش چیزی باریکی موی رسته است تیز منحنی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای
خراب و زمین شوره است و بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل
و خوردن تازه او در حال موزش خناق و در فعل مثل قطر و ضمادش جهة ورم خصیه
و معده و با کندر جهة جراحت عصب و سایر اعضا نافع است ابرسا یونانی
بمعنی قوس قزح است و مراد از بیخ سوسن کبود بریست چه سوسن کبود در رنگش
مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبود بیل و جیلا بهی دراز

ایندا اوندا

ایریغادون

ایرسا

اهلیلج چینی

اهال

ایبارا فوطالی

و بقدر انگشتی و بزرگ است در دوم گرم و خشکی او کمتر و ملطف و مسخن و مسهل ماء
اصفر بلغم و غلیظ و مرهٔ صفرا و جهت سینه و شش و مغص و درد جگر و سپرز و لزوجه که از
برودت باشد و ضیق النفس و ربو و عیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و دوالی
و عرق النسا و امراض رحم و باسرکه جهت گزیدن هوام و ورم و سده سپرز و ماشرا
جهت باره شدن عضل و بی شراب جهت مدری خمر چون مضمض کنند و ضمادش که
پخته باشند جهت درد رحم و صلابه و انضمام فم رحم و اورام صلبه و قرحه
و خنازیر باسرکه جهت درد سر کهنه و باد و خیدان از خرق سعید جهت کلف و
فرزجه اش با عسل جهت اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان
و التیام زخمهای عازه و بدبوی ناصور و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها
و جلوس در طبخش جهت صلابه معقد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبخ او با سرکه
جهت زلات و دوی گوش و مضمضه او جهت درد دندان استلایی و روغن او
جهت کشودن افواه و عروق بوسیر و آشامیدن او جهت دفع سمیت قسط و
بیخ کشنیز و یک اوقیه او مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونه قصبه ریه
مفید و بدلش دهن الغار و بدل او ابرسا در اسهال ماء اصفر تلت و زنش
مازریون با بیست مثقال شیر شتر و قدر سرشتش تا هم مثقال و گویند مضرتش است
و مصلح او عسل است ایدموناقی یونانی حیرست شبیه به شم و مایل به سبزی
و بر ساق و شاخهای درخت جنگل مکون میشود و در تکاین داخل نامند سرد و
خشک

و خشک و جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق جهت رفع الدم جراحات تازه و کهنه
و محرش جهت قروح بغایت موثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است ایل بفارسی گاو
کوهی است و انواع می باشد نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشهای گرم سیر می باشد و بقر
الوحش نام اوست و بفارسی گوزن گویند بهترین انواعست و نوعی در دامن کوههایی که در ختان
می باشند و در جثه از آهو بزرگتر و در زمستان هوای او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود
و بی دنباله است و دغل نامند و در تکاین شرکا و ترکی جوبر گویند و نوعی که در کوههای گرم سیر
می باشد از دغل بزرگتر و دنباله دار است یحمور گویند و نوعی که در کوههای سرد سیر می باشد بقر حلی
نامند و همه آن هر سال در پایز شاخ می اندازند و قوی تر از اول و بر فروع زنی آرند و بغایت
طویل العمری باشد و گویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در او بهم میرسد و بعدد مثانه عمر او
معلوم میشود و الد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده از خواص ایل است
که مازو را به بقش از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارند گوشت اقسام
او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه میبرد و دنباله همه انواع
از جمله سموم و گوشت او در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند باسمیت است
و مصلح گوشت او نهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب و ماء العسل بعد از آن
و شاخ سوخته او یکمثقال با یکمثقال کتیرا که مصلح ضرر اوست بمثانه جهت نفث الدم
و قروحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز
و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزه سفالی گذاشته در تون حمام بسوزانند

ایل

ایدموناقی

تا سفید شود و باسرکه ریهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن
جهة شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهة تقویة باصره و منع سیلان مواد
و تقیه قرحه چشم مفید و سنون او جهة تقویت و طلای او و فلاغ بغایت موثر و طلای آن
برغانه و بستان مدر حیض تعلیق شاخ و پوست قضیب و خصیه از هر یک جهة منع کردن
مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون رشته او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و طلای او بنا
سوخته آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور هر حیوانی بغایت موثر
و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام مجربست و جرکی که در جرک جوف تحت چشم او جمع
میشود و عوام تریاک کاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروقست
و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند قدر یک حبه از آن جرک در شیر
حل نموده در کامش کنند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت
آن طفل مارست شده حرکت نتواند کرد و مجربست و قضیب مجفف مسحوق او با شراب او
امثال آن جهة تقویت باه نایب مناب شقنقور و یک مثقال او تریاک گزیدن افعی و مقت
حصاة است و بیزیاده او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان
و جهة تشنج و امراض بارده و مانع و محلل صلابات است ایدوسارون فارسی است
ایطاماس درخت عرب است ایقاقابس عقص سیر است ایرقان خناست ایرنوا
عشبة النار است ایدع دم الاخوین ابهقان جرجیر بیست ایلینون اسقولوا
قندریوست ایوس یونانی نحاس است ایوس یونانی زنجار است اباطیس

یونانی

یونانی سلیخ است ایکلین رومی آبنوس است ایکده عبرست ایبک ترکی ارزن
ایرک ترکی قاقم است ایتک ترکی تقرست ایتک ترکی حمار است ایبار اسم
ترکی مشک است ایلوا هندی صبر زرد زرد است ایرسار هندی بابونج است حروف الباء
بابونج فارسی بابونه گویند و در جمیع اجزا مثل اقحوان است مگر در گل که گل بابونه از اقحوان است
در دوم گرم و در آخر اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول و حیض و
عرق و بیز و مقوی دماغ و اعصاب و باه و باقوت تریاقیه و جهة تب و جهة تب بلغمی
و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای ورم
و ریاح گوش و درد جگر و احشا و مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت
و اخراج سنگ مثانه و تسکین درد ما و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیا و غنونه سودا
و بلغم و قولنج و ایلاوس شربا و ضمادا و نافع و طلا آرا و ملین اورام صلبه و نشستن در
طبخ او بدستور نطول آن در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلحش عسل و شربت انار و خایدن
او جهة فلاغ و ذرور او جهة عرب منفجر بغایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و
بدلش قیصوم و بخاسف و اقحوان و بیخ او گرم و خشک تر بود در افعال قوی تر از گل او
و یکمثقال او با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن
گل مرخ ترتیب دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلاء او جهة رفع تب
لازم بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد
و تحلیل ریاح اعضا و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافعست

حروف الباء

بابونه

بابونج

زاز

بادنجان

بادنجان

وگویند بجوز بابونج باعث گریز ایذین هوام میشود بادنجان معرب از فارسی
و بعربی معدورعذ گویند بستانی او در دوم گرم و خشک گویند خشک او در سیم است و مقوی معده
و مفتح سدد مرکز لذیذ غیر لوهم سدد و خفقان سدد و بلیس صلابات و بالاص بلیس طبع
و اسرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوسبو کنند عرق و دافع صداع
که بدبوی زیر بغل و کنج لالی مست و مجفف رطوبات غریبه و موارث درد پهلو و سرفه
و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبیخ است با اوغ و
گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با باب لاترتش و شیرینی و ناردان و گوله پرورگز
دانه آب و ضماد و بار آن که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و درد
و دنبله و سکوه او بعد لاجرب کردن مقعد بروغن بادام یا لاص با بونه جهت ورم و بواسیر مجرب
جنبادنجان لاهر انجه که مضمحل نقوصاف نفه آب او لا با اوغ نیتوان بخوشانند تا اجزا حیوانی
بعرض سه تا یکساعت بیک بدن مبدل و در رفع مالیخولیا مجرب است خصوصا شب از انتقال او
بدو و لاز بآن اعضا جرب کنند و لاکر آب او با اوغ بحکیان محرق جهت سعال و ورم صلب
و وجع قاری که لاشرها بدوف بر دست و پا مالیده باشد نهایت مفید و خوب رسیده
که تخمش زرد شده بیشتر مهرا کنند و تخم لاولا با موم لاصی بالند شقاق میانی انگشتان و در عالم
زاید کنند و هرگاه بادنجان زرد شده را خاکه کرده بوفش لاهم کوبیده و در قرب یک روز در قرن
و تنور گرم بگذارند و لاوغ سوخته لاولا بسحاق کنند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقماع و گلش سوخته
اضافه نمایند جهت بواسیر مجرب است و لاخواص او است که بسبب گلاز معادن میگردد و جهت نوشت او

در او گذشته

و تنه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و گربه این عدا دوست می دارد و جمعی که
مردم را کمی دانند آنچنان نیست و آنچه مؤلف اختیارات بدیعی گفته که آن
بالکه است غلط است چه تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم ریحان و اعبر است و حقیر و تخم
بالکه را کشته گیاه او را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز سبز را زرک
است و در بوی مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس
و معده و جگر و مفرح و منقح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و موزت ذکا و حفظ
و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سوداء و امراض بلغمی و کابوس
نفض و امراض ورکین و کرده و رفع سموم مطلقا و دخنه سوداوی و سده دماغ
نافع و برگ مسحوق او از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه
و تیلا شرها و ضماد او مفید و خائیدن او جهت ازاله بوی شراب و بدبوی دهان
بسیار موثر و مضمضه طبخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض
و ضماد شش جهت درد مفاصل و طلاء آب او جهت جرب سوداوی و نمله بارفارسی
و کلف و رفع لرز و قشعریره و بانگ جهت خنازیر سه درهم او با نیم درهم نطرون
جهت قرحه ها با یکمثقال نطرون جهت رفع ضرر قطر و سماروغ ملعوق او
با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر و دک و مصلح او صمغ عربی و کندر
و اندازش دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر شربت او
از خشک او تا ده درهم و از تازه اش تا بیست درهم است و گویند چون یکساق

اورا باریش وتخم خشک کرده در پارچه یا ریسمان ابریشم بسته باخود نگاه دارند تا عشق
محبت دلها می کرده وتخمش از افعال ضعیف تر از برکش ویکمثقال او جهت دفع لرز
ومعض نافعست وقدر شربتش تا دو مثقالست بالنکو نوعی از ریحان ودر بوستیها
وسبز مایل بسفیدی ست وبرکش کنکره وتشریف وتخمش از تخم ریحان بالیده تر
افعال قریب بتخم شاهسفرم وجهت اسهال صفری ودموی که از امعا باشد با کلاب
مجرب وجهت مغص وزحیر مفید وقدر شربتش دو مثقالست وبدلش تخم ریحان
بادروج ریحان کوهی بادروج لغة بنطی است وبعربی حوک وبفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان
کوهی نامند نوعی از ریحان وبرکش ریزه وساقش مربع وبرشاخ وکم بوی تر از ریحان
وگلش مایل بسرخی ودر مصر ریحان احمر نامند وبری وبستانی میباشد وخریفی نیست
نه ربیعی وظاهر تخمش تخم شیرینی است که شیرازی آرند وباشربت قند میخورند و
دوم گرم ودر اول خشک وبارطوبة فضلی ومفرح ومقوی دل وفم معده ومهیج
شیر وبول وحیض وعرق ومنضج ومحلل اورام واستنشاق کوبیده او معطس قوی
ومليّن طبع وجهت خفقان وغشی وعسر النفس وضعف جگر بارد وشدة سبرز
وتقویة قوة شامه وبرزایندن سنگ مثانه وسقوط آب او با سرکه وکافور جهت
رعاف وقطور عصاره آن جهت جلاء بصر ودمعه وطلای او جهت اورام حار
نافع وتضمید او بر پستان رادع اورام او ومولد شیر است وخائیدن او جهت
دفع کندی دندان وزایل کردن رطوبات عارضی سینه وشش ودر گوش

کذا نقل

اندازاشتن او جهت درد آن موثر واگر آن مولد خلط مراری وظلمت بصر وباعث صداع
گردیند مولد گرم معده ست ومصلح آن خرفه وخیار وسرکه ودر شربت از آبش تا ده مثقال
وبدلش بورنا وسوسن است واز خواص اوست که چون خایده در آفتاب بگذارند گرم ارو
سوید شود وچون در اول نزول آفتاب بمل بخایند یکسال درد دندان نکشند وتخمش مانع تولد
سودا وجهت غسل بول وتحلیل تصلب نافع وضماد او بر پستان مولد شیر وقدر شربتش تا نه مثقال
وروغن او که آب او را با مثل آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم وباقی
وحالی وتصفیه او با آب گرم جهت اخراج گرم معده وطلاء او جهت موارد بارده وتحلیل
رطوبات وتقویة اعضا نافعست بازهر اسم فارسی تریاق است وبعربی حجر الستم نامند
ومراد اطبا ازو حجریست کانی وهرگاه بازهر حیوانی استعمال نمایند مراد ازو حجر الفیل است
ومولف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده ومتوجه آن نشده واین معنی دلیل است
عدم مطالعه کتب معتبره واین تلمیذ در معنی گوید که معدن ازرای ارسطو وغیره اقاصی
هند واوایل چین است وپنج قسم می باشد سفید وزرد وسبز واغبر ومقطوراری در طب
ملوکی که بیان فرموده مابین زردی وسفیدی وبرنگ وسم مشابه نموده ودر رفع ضرر
بیش تجربه کرده واین مندوبه گوید که رزد مایل بسفیدی وسبزی است ودر تحت مسطور است
که معدن او کرمان در کوه زرند است وسه قسم می باشد سبز نیم رنگ ورزد مایل بسفیدی
ومایل بسرخی وچیزی با او هست که در آتش می سوزد وآنرا محاط افشیطان نامند
وچهار قسم سبز رنگ تیره ورزد مایل بسیاهی وزرد کاهی مشاهده نموده است

وگویند امتحان او آنست که زرد چوبه بر روی سنگی بسایند بعد از آن بازهر را هرگاه رنگ
زرد چوبه سرخ شود خوبست والا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم
عرق کند چون سائیده بر موضع گزیده افعی و مانند آن بپاشند سم را بطریق شیخ
رفع نماید چون قدر جو را با آب سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد و بالجوانی نیش
و امثال آن داده بازهر را بدهند هرگاه از آن سم خلاص یابد خوبست و حقیر این
امتحان را بهتر می داند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا دوازده جو آن
مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت هر روز بقدر قیراطی حافظ
صحت و مانع ضرر هوائی و بائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاهداشتن او مانع گزیدن
هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت
غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی اعضا و قوی
و مقاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجربست
قدر شربتش در رفع سموم از سه تا نه دانگ و در سایر خواص از یک قیراط
تا یکدانگ است گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد
جهت ازاله خفقان فی الفور مجربست **بادزهر حیوانی** مراد از مطلق او حجر الفیل است
و آن سنگی است در شیروان بزکوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی مثل بلوطی باشد
و بهترین او سبز مایل بسیاهی شود و براق و توبر تو مثل پیاز و در جوفش حب مخلصه
باشد و آنچه مدور مشاهده شود در جوفش تخم مخلصه یافت می شود و چون با سرکه بسایند

بادزهر حیوانی

بایل برخی

بایل برخی باشد و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوفش بشمار
اختلاف یافت می شود و در خواص بسیار ضعیف تر از نوع سنگاره شیرازیست و فرق
میان بیلی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در صلبی فرو برند سوزن
زرد شود و دودی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه در آخر دوم سرد و سیاه
در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک و تقویت جمیع اعضا و مبهی و تریاق سمومات
و در خواص مثل معدنی مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضر است و محرق خون و مورث
التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب کشنیز جهت حاده نافع و طلا با کلاب جهت
طاعون و فوق بوسیر و با شراب و سرکه جهت گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از
یک قیراط تا دوازده قیراط و نوعی فادزهر حیوانی حجر الایل است که از کاو و گوی گیرند
و ابن جمیع گوید که بهترین فادزهرها است و موافق جمیع امزجه است بالخاصیه و علت سرور
نیم دانگ از آن بنوشند مسیح سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال
مثل بادزهر معدنیست و نوع دیگر حجر الحیه است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
بادزرد لغت فارسی است بعربی قنه و بترکی قاسی نامند صمغ نباتیست برگش شبیه
ببرگ خیار و مشابه به نبات بیکنج و ساقش باریک تر از و و سفید آن که مایل بزردی
در مالیدگی شبیه بکند بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیم گرم و در دوم
خشک و قوتش تا ده سال باقی است مفتح و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض
و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده کرده و تریاق سمومات
و جاذب و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر

بادزرد

قطع عضل و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سبز و با آب
جهت سموم و لقیقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و اعیا و کذار و کلف و قلع آثار
و بامر بیاجهت رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده
جهت دفع درد آن و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و شیمه نافع
و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش
یک درم و جهت سموم یک مثقال و بدلش هم وزن آن سکبینج و ربع آن جاوشیر است
و قطورا و با روغن سوسن جهت درد گوش و درد سر بلغمی مفید است باد آورد
لغت فارسی است و کنگره سفید نیز گویند و بعربی سوکه البیضا نامند و مؤلف جامع
تیمی او را عصفر بری می داند و آن نباتی خاردار است بقدر دو ذرع و ساقش
بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مرعب و خاردار
و ترش مثل قبه و برخار و گلش بنفشی و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای
قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی سکاعیر عبر باد آورد
میدانند و می گویند سکاعی اسم عربی است و باد آورد اسم فارسی او
و تحقیق آنست که یکجنس اند و سکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریض تر
و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاه است و تخمش با اندک بهنی در اول
گرم و خشک گویند در اول سرد است و اظهر حرارت اوست و بخش قوی تر
و با قوت مبرده و مجففه و محلله است و تخمش گرم تر و لطیف و مفتح و قوی
تر از برگ اوست مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة

دفع

و تفتیح سدد و محلل و با قوت قابضه و مقوم سموم و یک درم از بیخ او جهت نفث الدم
و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی
و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهت گداز و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر
و مالیدن ساق تازه او را بر دار التغلب جهت ازاله دلسنه اند و مضغه
بیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت ورم بلغمی و آب او جهت رفع تشنگی و التهاب
نافع و مضرش و مصلحش افسنتین و بدلش شاه تره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال
و از آبش سه مثقال و از خواص بیخ اوست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند
بادیلر فالن بلغة اندلسی عینه گویند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه
ببرگ لیلاب کوچک و در شعب برگش شبیه بدر و با رطوبتی لسبیار چسبنده
و مرعب و تند بو و رجامه و لباس را شیاهی چسبد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی
و تخم و برگش مدر بول و اکثر او مدر خون یک مثقال آن با شراب جهت سبز و ضیق
النفس و ضماد کوبیده او بر اعضا مانع قشعریره تنها و بجدری مجفف مبنی است که چون
یک و هفت روز تناول کنند قطع نسل کند و طلای او محلل سودای بلغمی است و سودا
بارود باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد
و باصطلاح اهل عراق اسم سوده است و در ایقر مذکور است که آن بخار ماهیست
که در سوده زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزاء آکثیفه شبیه نمک سفید میشود
و جهت تحریک اشیاء ثقیله و تغیر معادن سالیوس صقلی استخراج نموده و با عسل

مرکب او را با گرد و زغال چوب بید بارود نامند از سموم و رطب غیر مستعمل و در و را و جایز
خون جراحات تازه است با کمال نورش و از خواص اکثر است که چون آهن را
به بزر البنج به مالانند و با مثل آن مس بگدازند و بعد از آن سوده بدان بیاشند
مس آنان صعود نموده آهن در کمال زمی گردد بازی بفارسی باز نامند و از جمله
سباع طیور و معروفست گوشت او را در جرم گرم و در تیسم خشک و بطی الهضم
و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بجود و بر سوخته او جهت اندمال
جراحت و قطور خون او جهت بیاض عین و طرفه و همچنین زهره او نافع است
مفید و طلاء سرگین او جهت دفع آثار و کلف و سعول او جهت اخراج مشیمه
و جنین و اعانه بر حمل گویند مجربست باشق معرب از باشه است و بعربی
صقر نامند در دوم گرم و خشک و لطیف تر از باز و زهره او جهت نزول
آب و بیاض عین و طرفه قوی تر از زهره باز و سرگین او جهت ازاله
کلف مجرب و گوشت او را چون نمک کرده بپزند و سه روز
با آب سرد بشویند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال
و حکم مکسود او همین از دارد و چون باشه را با بره و جمیع احرا بجوشانند
تا مخرا شود و آب صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن
بماند جهت عرق النسا و مفاصل و عیا و تعب نافع است و از خواص اوست
که چون چشم او را به پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی

مسافت

مسافت مانده نشوند و مهر ماریس گوید که نیم درهم از زهره او بدستور دماغ او جهت
سقطان سودا وی مجربست بان درخت البانست که مذکور می شود بان
آم هندی تنبولست بادرج عنب الثعلب است بادرج نارجیل است بارسقار نفس
زنجار معدنیست باری اطلاء بریانی بذرکتان است باریقون شوکرانست
باطس نوعی از علیق باروق بعبرانی اسفیداج است بابلیس بیوینی
خشخاش است بابلون ایلیوست باس بهندی اسم مرانست بابادرنج
بیونانی فلفل است بارسطاریون بیونانی حمام و آن رعی الحمام است بابیون
و بابونج سعلهست بالقیس اوخلاست بادامك بفارسی نوعی از
خلافست بالداکس بهندی اوقیست پانی بهندی ماءست بابرنك
بهندی برگ کابلی است پات بهندی برگ نباتست باقلای هندی
قسم اخیر منع است باربی بهندی ریحان است باره بهندی زیتوست
بالك بهندی شعرست بادل بهندی لوزست پالك بهندی اسفناج است
باجن بهندی منضی تست بازهرکاوی بفارسی حجر البقرست بادسرد کوهی
بفارسی اهل است بالنك بفارسی ارج است بادیان بفارسی رازیانج است
بادیان رومی بفارسی انیسون رومی است بادکل صحرائی بفارسی دلکست
بازمو بهندی دوقوست بابونه کاو بفارسی اقحوانست بادام بفارسی
نوزست باردرخت کز بفارسی ثمرة الطرفاست باردرخت سرو بفارسی

جوز الترو است و در سرو گفته میشود بار درخت بقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیک است
باجر بفارسی کراعست بادتنک بفارسی لسان الحمل و بترکی باغ بر باغی بهندی
بار درخت سد بفارسی نیق است بار درخت عرو بفارسی هرزه است بار
اسم ترکی یوز است بادام کوهی بفارسی جلغوزه است بالدغان بترکی ساق الجدا است
باط باط اسم ترکی بزر البنج است بال بترکی عسل است بالغ بترکی سمکه باقرساق
بترکی امعاست باقری بترکی کبد است باز بفارسی اسم بازیست باشه
بفارسی باشق است باقریقره اسم ترکی قطاة است بیفاء بفارسی طوطی نامند
و از خوردن قولنجی بود و قسم نقرتعلیم بحکمی میکرد در دوم گرم و در اول خشک و بسیار
بطی الهضم و گوشت جهة التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة رفع تایل
مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت
زبان و سرگین او جهة رفع و آثار نیلوگردن رخسار و خون او جهة ازاله بیاض
عین نافعست بول شیر بلاد هند است و در جمیع خواص قوی تر از اسد است بول الم
زراوند طویلست بهندی بهندی شاهسفرم است بتع بیذ التمر است و نزد بعضی بیذ
و وخن و گویند بیذ عسلی است بتکه بترکی قاضه است و بفارسی سنگدان طیور است
بتیک بهندی بقم است بهتکی بهندی شب یمانی است بتن بهندی مراره است
بهتن بهندی حجر است بتاتر بهندی خلز است بتاوی بتای مثلثه بیوبانی شرحبات
بجم نمرة الطرفه است بج بهندی وجست بجیاک بهندی بیش است بجوده بهندی

ابج ارز

ابج است بچهو بهندی عقربست بحتمامات بکاء مهمله اذان العشر است بج
مدلس نطلب است بجور مریم قسمی از عرطینا و غیر اوست و آن نباتیست برکش
برگ لبلاب کبیر یکروی او سبز و یکروی او مایل بسفیدی و مرعب و ساقش بقدر
چهار انگشت و گلش مثل گلسرخ و از بعضی نیم کوبیده میشود و بخیش مثل شلغم و عرض و سیاه
و گیاه او را شجرة مریم نامند و منبت او جایهای سایه و مستعمل از آن بیخ و عصاره او
و عصاره قوی تر از بیخ است و گیاه عرطینا خار دار دو ساقش دراز تر و برگش شبیه
برگ کلم و در شاخ و بخیش بجور مریم سیاه و در و مثل کره جبرهای برآمده می باشد بخلاف
بجور مریم در اول شبیه گرم و خشک در آخر آن و مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط
جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تنضیج افواه عروق و ماساریقا
و رفع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهة رفع ضرر ادویه قتاله
و زیاد کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضمادش با زهر دوا
کشنده بقوت جاذبه است و با سرکه جهة نتو مقعد و کلف و آثار الغلب و بجهة
نقرس و التواء عصب و با روغن زیتون کهنه جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشند
و حمول و تعلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد محرورین و مصلحش کثیرا و
آب او و قدر شربت از عصاره او نصف درم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص
اوست که چون بر شکم ضماد نمایند و جنین را ساقط نماید و طلاء گیاه تازه او که
کوبیده باشند جهة ورم سپرزی عدیل و سعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش جالی

بجور مریم

وضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال او جهت زوال
آب سفید و عصاره بیخ او درین افعال قوی تر است و قسمی از جوز هرم را نباتش شبیه
به تیل و برگش باریک و عسالیج او بقدر زرعی و باریک در اطراف آن مثل شعبه
از شعبهای گل شبت و تخمش شبیه می باشد بتعلیق او را در موضع حمل مجرب دانسته اند
بجوز الاکراد نباتیست غیر حماما قش شبیه بساق بازیانه و برگش در حوالی بیخ
دایره و گلش زرد و بیخش مایله و سیاه و صلب و پر رطوبت و منبت او از کوههای
درخت دار صمغش که از ساق او بهم رسد سرخ و بدبو و با تندی در آخر سیم گرم و
خشک و عصاره اش در اول سیم و بیخش در آخر دوم و کیاه او در دوم مدر
فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح و صمغش جهت سینه و شش و سرفه
و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سرسام بلغمی و عرق النسا
و کذا از و مانند آن و بخورش جهت احتباس حیض و سبات و کرزانیدن هوام و عسر
ولادت و سده زکامی و تخفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوالی و مالی
و قطور او جهت ثقل سامعه و درد گوش با روغن کلنج و سنون او جهت دندان
کرم خورده و ریزانیدن آن موثر و بیخش ملین طبع و جهت جراحات خبیثه
و اندمال آن و جهت عسر بول و حصاة و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلاء سوخته او
با زفت جهت قروح رطبه و یابسه سرنافع و در سایر افعال ضعیف تر از
صمغ او و کیاه او اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح او نیلوفر

دقدر

دقدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره یک مثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش حب
الغار است و گویند حمل یک قیراط او در ساعت اسقاط جنین می کند بجوز السودان
بهندی ریت نامند نباتیست مشتبک بقدر شبری و شاخهای مشتبک او مایل
بلاجوردی و گلش سفید و با رطوبتی که بدست می چسبد در دوم گرم و خشک و
مسکن نفس و ریاح غلیظ و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ
و با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و مورث سمج و مصلحش صمغ عربی
و در نشر نمش تا یک مثقال صحیح مطبوخ است بخیب بول شتر اعرابی است بداسفان بولی بدسکان
در زبان آن کیاه است شبیه بزردی و زرد رنگ دهی و باریک تر از زردی و از آن نرم تر و سبت او بذر را
در آب ما الشیاده و اهل ریخ دست بر بخش مالند و گویند در آذربایجان بسیار است گرم و خشک
ملطف و محلل و مدر و مبدل کثیف برکت و موافق امراض بارده و قدر شربت از یکدرم تا سه درم و نمش
و بهم او در ریخ و بودنش زیره کرمانست بدوانک اندریانست بدلبون نقل است
بدلیل اسم فارسی بدکسان و بدکسان و بدسقان بداسفان است بر بجاسف
بدسکان بوی مادران نامند نباتیست ساق دار قریب بذرعی و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل
بنفشه زرد و سفید مایل بکبودی نیز بیاشند و نقل الرایحه و با عطریه و با نبات آن اندک خسبیدگی و در
گلو و امعا بدارد میرود و او غیر مفصوم است چه مفصوم شبیه است با فستین و اکثر یکسان از یک ریشه میروید
و بدش نامند و بارده بر شربت و برگش شبیه به برگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با خسبیدگی قلیلا گلش
سفید میباشد و با عطریه قوی نقل رایحه و سبت او مخصوص کوهها است که در آنجا باران بیشتر شود و اکثر

نسخه السودان

الباء مع الدال

بر بجاسف
بفارسی بوی مادران

اطبا و عنابی منوش ذکر کرده اند و هر دو بکجز دانسته اند و بعضی دو جنس دانسته بعضی از صفات قیصوم را در
ترکیب و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و منضج و مدر بول و حیض
رمقت و دو درهم گل او با عسل او مخرج افسام گرم معده محرک است و آشامیدن طبیخ او و جلوس در آن جهت احتباس
و بول و عسر ولادت و انضمام رحم و اخراج سنگ و نماد آن جهت درد سینه و اقسام درد سر و تنقیه
و تقویه دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و نکبی دردها و بدستور تکمید
جهت امراض مذکوره و سدد خشونت و زکام و سدد و دوار حمول او با مرضات جهت رفع فضلات رحم و
سوخته او جهت تخفیف قروح و استسقای بلغمی او جهت زکام و امراض دماغی نافع گویند مضر کرده و مصلح
انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی ماریج و گویند در همه خواص
مثل او افسنتین است پس مسباوشان بلغت یونانی و بعضی دوار الصدر است بفارسی پرسیاوشان
و عوام اسپغول نامند و بهندی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعبة القنا و قنا
و کزیرة البره و ساق الاسود و صنف نامند و آن نباتیست برگش شبیه بکشنیز و بی ساق و ثمر و تخم
بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقیست معتدل
بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت
سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاه و اخراج منیه و خون نفاس و نماد آن
باشند با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و بواصیر دو بیلات و خایدن او جهت عرق و عرق النسا
منع ریختن موی در و با نیمل آن و خراز و سعوف خشک از جهت اسهال و طلاء تازه او جهت
جنبش نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه شربا و ضمادا و مفید و طلاء گویند او با مغز ساق گاو جهت درد

پرسیاوشان

پرسیاوشان

پرطاینقی

پرسیاوشان

پرسیاوشان

پرسیاوشان

وخوشبو شبیه بموی از بانه و باندک تندی و تخمش سبز و باریک در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و اول
دماغ و نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و سمن بدن و کرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت
نافع و مضر دماغ و مصلحش نبلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بیاسه و مداومت خوردن نبات او جهت رفع تهیج
رخسار آموده است و در ساز خواص ورق خار ضعیف از تخم اوست بر سیان بنامیست بنت او که بعد
بابل حوما کوفته باشد و بی شکوفه و گل تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه بر منهور است گرم
مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلاء آب او با گل برنج جهت رفع سیاه جگر
از برب و غیر آن باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل مادر
بوم مولف منه شکوفه مغیلان میداند و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خار داری میداند شبیه
مغیلان بقدر مازو و زرد یا سفیدی و خوشبو و مختوم و مقوی و تازه او مسهل و خشکش قابض و جهت سرفه کهنه
و نفث الدم نافع و عرق او جهت تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است بر نوف
بفارسی شابلک و معرب او شابانج است و خشیت قریب بدرخت انار و نافع و برگش شبیه ببرگ زعرور و از آن
در قرب و دوا که اوتند و بدبوی و شکوفه او مثل خوشه و با زردی و وسط شکوفه او زرد و در دوم گرم و خشک
و محلل و مخفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده باد و عصاره برگ او جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دماغ
و تحلیل ریاح و تقویه معده و جگر و جهت اشتهاء نافع و مضر دماغ و دو درهم آن با یک دانگ چاشنی مسهل و
و یک مثقال او با یک حبه چاشنی مسکن بعض کل حیوان که از سرکه و سقوطا و با عصاره سداب و هندوانه و روغن بادام
نافع جهت دفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوییدن برگ او جهت سدد منخرین و اخشنه دماغ و زکام و دوز
خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زیافت جهت خراز نافع است و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و بدلش

آبدانی

بردانی

برگ شیرازی

بردانی

بر نوف

بر سیون

بردانی و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال بردانی بلغت اهل مغرب اسم خشتی است و بعجمی
سنگبست بسیک و زر و چون سایند مایل بسفیدی باشد و در عراق منکون گردد و مثل کهربا و سندروس
سبز باید و در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خونست مطلقا و جهت خفقان و سپرز و شربت و ضماد
و ذرور او جهت التیام جراحت موازی و خاتم او باعث خواب و بین هر چه در از روز سایه کرده
و گویند مجرب است بر برگ شیرازی برگ ثمر از عنب الدب است و بیخ او خود بری است بسیار گرم و خشک
و سکر و زیاد او موجب جنون و کشنده است بردانی لغت عجمی است بر بانی عروس و بونانی
اسفرانس نامند نباتیست بر شاخ و شاخها مثل کمان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل
زیتون و طعم او تند و تخمش سفید و پوست بیخ او با زردی در اول گرم و تر و با تفریح و مواقع شبیه
دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام
سوخته او با عسل جهت تقویه جگر و عصاره او جهت سفیدی و دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش
انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بقول مولف تذکره رساس است بر سین بلغت مصر
اسم طرب است بر سلیون از جمله بقولات و گویند قسمی از ابلیوت است بر سیون ثمر
درختیست شبیه باهرود و منبت او اسکندریه و در مصر تناول مینمایند و در سایر بلاد بعید است
بر نق و بر نج برنگ است بر بری خطه است بر عشونی بونانی بزر قطونا است
بر انس بونانی منتن است و کرات را باین اسم نیز نامند بر نفش انش است بر توف
نبت معروف مشهور بلغت شامی آلوچه است بر بر بری ثمر اراک است بر مفاتیح اسم
آن بر بطوده بلغت اندلس بخور بر الحدید در حدید موصوف است بر ده سلام

بلغت مؤید لسان الحمل است بودنا بربانی برساسون وابروشون برومی وبرا
بونانی ابهل است بروانیا بونانی فاشرا است برسیاه الوسبوست برسن قطس است
برسرم بعربی قسب است بروذون اسب یابوست برطسیقون بلغی منعوه است
برنی بونانی ابریسم است برکینه قصب الذریره است بردیردس قشره است
برس صبر است برابران بفارسی سطاریون است براجبل کرفس است برشنبا
دارو عصی الراعی است برهلیا بربانی تخم رازیانه است بریون بونانی آهن است
بروش بونانی حنن است برسیقاسیلا بونانی سنوجل است برعل
برنلیس بونانی بهمن است برموطالون برومی آذربویه است برهبن بهند
ساوج است برنج بفارسی آزرست برف بفارسی اسم بلج است برعنبس بلغت خراسان
فنا بریست برموم بفارسی عکاست برکسانیل بفارسی وسمه است برستوک بفارسی
خطاف است بری بهندی نشش است که بعربی دینا مند برمون بهندی الوسن است برسو
برکه زیت است برهی بهندی قسمی از نبش است برغول را اول وبلام اسم فارسی است جبس
برپا بفارسی هدیه است برام حجر البرام است برزفطونا مشهور است و در اصفهان سبزه و در نیشابور
نامند وسفید وسیاه وسرخ میباشد و بهترین آن سفید و زبون تر سیاه است و شکوفه هر یک برنگ اصل است
در سیم سرد و در دوم تر و سیاه او با پوسته و اجتناب از خوردن او اولی است و سفید او مسکن تشنگی و دوا
وباقوه محلله و ملین طبع و بوداده آن قابض و جهت تبهای حار و غلیان خون و خشونه سینه و حلق زبان
صفرای و ذات الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سرفه و نفس و قرحه امعا و زحیر و نفاد او با ارغجم گلی
جهت درد مفاصل و سفوف مطار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و ورم صلب و حمره و با آب دهن
جهت دمل مجرب و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شق بندن موی و دراز کردن آن
ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشد جهت اورام حاره و سکنجبین عسلی و قرص
قرنبل از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید خرفه و در فتح تخم کتان و در سرفه و خشونه حلق مثال آن
بدانه و درهم کوبیده کوشتاست بن غنج بفارسی بار درخت بسته است که بسته نه بسته باشد
و گویند درخت بسته یکسال بار می بندد و یکسال ثمر نمی دهد و او را بن غنج نامند و در
خواص مثل پوست بیرون بسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند آن است
بزرکتان در کتان موصوف است بزرالکرفس الجبلی قطراسالیون بزرالجزر البری
زوفوت است بزرالارجوان در ارجوان موصوف و غیر تشمیرج است بزرالوبال الاسود
جلاک است بزرالعصفر قوطم است بزرالعنب سیاه دانج است بزر بلاسفیس
بلاسات است بزرداریانج رومی انیسوست بزرالفنجکشت در ایلق مذکور است
بزرالوو تخم گل سرخ است و در ورد مذکور است بن قادر عادت است بزرالخجم تودریست
بزرمان البری بزرالمظاحب الفلفل است بزرالحجری قلت است براق القمر
حجر القمر است بزرالهوه تودریست براق بصاق است و بفارسی آب دهن بن یاز بفارسی
بسیار است بن بفارسی معروف تبس را شامل است بن بهار بفارسی معروف تبس را شامل است بن مجه بفارسی
اسم دول بریست بنوعاله بفارسی جدی است بسفایج تجی است بابل بیاء و با یک دار و از هر کردی
رستنها را آمده و اندرونش بنزو نبات او بی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه بیال طیور و مانند کیاه هرس

الباء مع الزاء
اسبغول بزرقطونا

الباء مع السین
بسفایج

ونقد یک شبر از بیان تا خامی در خان و ارتیج انجار میروید و در سنگلاخ ارجان نامند و در اول
خشک و گویند در اول گرم است و در دوم سرد معتدل و سهل برده سودا و بلغم غلیظ و هر خلط
محلل نضج و منضج و مسهل و قولنج و منحمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض جهت قطع سودا و حمیات
جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت التواء عصب و شقاق میان انگشتان نافع و عرق النسا
و با اطعمه خصوصا بخش او در منقیه با ماء العسل موجب اسهال سوداوی و بهضرر است و مطبوخ او با آب
دانیون جهت سرفه و ضیق النفس و ریو و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر نافع است
و چون ۳ مثقال او را بجوشانند با فلوس خیار شنبر و با زنجبیل جهت ریاح بواسیر و درد معده مفید
مجرب است و مغثی و مسرسه کرده و مصلح آن برسیاوشان و جوشاندهٔ او با ماء الشعیر و فواکه با لبه و با آب
سالدار و قدر شربتش از جرم او تا ۵ درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مولد سودا و
نصف وزنش افتیمون و ربع آن تمر هندی بسباسه بزبان فارسی بزبان کویند و آن
برجوز جسیمه بهترین او شد بوی انزروت مزی بهم بجیده است در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم
خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و منفتح سده مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و تقویت
کننده دهان و جهت حبس البول و سحج و نفث الدم و قرحه امعا و رطوبت سینه و شش و اسهال کهن و درد
و منع رخیص فضلات معده و تقویه رحم در رطوبت آن و ضماد او با برگ مورد جهت رفع بدبوئی
آزموده و با سرکه بزر و عسل جهت اورام صلبه و در مجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و باز عزال منفرد
رحم و سقوط او جهت مرغ و شقیقه و طلاء او در حمام جهت درد شش زاهد و رفع اثر لکاس
و مصلح و مصلحش کلاب کویند مضر جگر است و مصلح او صمغ و بدل شربتش تا ۵ درهم و بدلش جوز

از یکدانگ تا نیم درهم است اسفیداج بفارسی شوره نامند از جمله لغذیه و آن حرفی است که از او دیگر و کوشت مرغ
و غیر آن و بقول ابن آن که طعمی عاقد انشته باشند ترتیب هند لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق اخر
سوداوی و صاحب سعال و حرقه ریه و امثال آن است اسفیل لغت یونانی است و بپارسی عنصل و بپاز
نامند برگش شبیه برگ زرکش و ساقش بخوبی و سبز مایل بزردی و بخش مثل پیاز بزرگ و بهوای سرد سبز میماند و مختلف
بجنس نیست و هر چه در زمین تنها بروید سم قاتل است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی
منفی اعضا و جالی و جاذب چون بظاهر جلد و محرق و مقرح اعضا و ملطف اخلاط غلیظ و تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس
و سرفه کهنه در بوا استسقا و بهر زوع عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و نسیان
و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی و قرح بلغمی و محرور المزاج و اسهال دموی نافع و مقوی او
که بخمیر کرفته با قش پخته باشند بحدی که خمیر منفسخ کردد در مشروبات مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظ و معلل آن
و چون کوبیده او را با فطرون بقدر ربع او و با چربی بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که بخون
آورد موی میاید و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هر کاه نصف او قیه او را
در دو اوقیه روغن زیتی بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح
بر زمین نگذارند و یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوه باه مایوس کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آب مبدل
زرقراط او که در عسل او پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و ریه
و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و مغص نافع و آب برگ او را و همچنان عسل بقوام آورده با شیر جهت ربو
ضیق النفس و با شیر آب طبیخ او در خانه و بدستور تعلیق آن جهت حشرات و هوام موثر و چون جزو کرده
در روغن مزبور جهت جمود اطراف و سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سدد آن و با موم و قلیل

اسفیداج

اسفیل

پیاز دشتی

کوکرد جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و بابس و حکه و خراز و بارفت و ضماد جهت بثور یابسه اطفال مفید و قراطی از
و احشای او که با هم کوبیده باشند منفی قوی و ضماد بخته او جهت تالیل و نفاق که از سرما عارض شده باشند مجرب و ضماد مطبوخ او
در سرکه جهت گزیدن افعی و بوی او کشنده مگسهای گزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و دستهای آن با خورد جهت
سباع و هوام مار و قمل و موریه و مگس و چون او را کوبیده با آب ادار گرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید
و چون چون عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهق را که هیچ دوا برطرف نکند زایل سازد و مجرب است
و چون نزدیک مک عرس نمایند انگور را باصلاح آورد و عرس او در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه آن
و تخم او ملین طبع و جهت منفی و درد مقعد و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه حمام سازند یکعدد آن را در میان انجیر
گذاشته بگردد و در عسل رقیق خیسانیده بر دل آورند و انجیر را بمکند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند
تا آبی که در وی بوده چون نشاید باشند بیان نامند دفع قولنج صعب نماید و مجرب است و عنصل مضر محرور و بدن
که مضر عصب صحیح و مصدع و موزن غشیان و مقرح و مقطع و مصلح شیر یکه بسنگ تفته داغ کرده باشند و بوب فواله
و قدر شربتش تا دو درهم بدلش ملیوس و کوبند اسفوذ و بوس که سیر صرایت و قرد ما تا دوج و مولف تذکره
قایل ببدل او نیست و کوبند اکثر او با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که او را
با جربی مثل کارد ریزه کرده بهمان کشید چهل روز در سایه خشک کرده باشند یکرطل او را در هفت رطل و نیم
سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دوباره آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بر دل آورند و با عنصل تازه
تا شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و تقویت معده و حلق و قوت هاضمه و جهت صاف کردن
آواز و بد بوی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تقویت بنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضا
ضعیف و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضغه و جهت سستی گوشت بی دندان و استحکام دندان متحرک و نظر او

جهت گرانی سامعه و آشامیدن او جهت تنقیه سینه و ربو و یرقان و دفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل
دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و دوا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه و مضر
اعضا جنبت بکلاف کسر و جهت تب ربع و فالج و استسقا و درد پهلو و عرق النسا و فتق مرض نافع و مضر محرور بدن
و صبیان قرحه است و دستور ساختن شراب و شکل عمل سرکه آنست که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در انبار بگذارند
اقسی معرب اسابریانی و بفارسی مورد نامند درخت بستانی و بلند تر از برگ انار و مایل باندک سیاه
و غران میگویند و باعطریه است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش قوه زیاده
اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و بوم او را نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی است و مجموع او قاطع
خون و عرق و نفث الدم مقوی دل و معده و احشا و باصره و مدر بول و قابض و محلل و منضج و جالب اسهال و
زلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوصا جهت بنلا و عقرب که با
شراب بنوشند و طلا او جهت ورم حار و قروح نافع و ریاوه که آب تخم او را بخورانند تا غلیظ شود جهت تسکین
قی و رفع نماد و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهت نفث الدم
و قرحه مثانه و قرحه البول و اسهال مرض و صعود بخارات و سرفه رطوبی و تشنگی و سرفه حار و ذرب مفید و نماد
بخته او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح باردکیب و بارد و جهت ورم حار چشم و نماد برگش جهت
نمله و جرب و شری و ورم خصیه و ضربه و سقط و بول و براحس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی
و سرکه جهت حکه و طلا و خون و انار و رعاف و درد سر و با عصفر و عدس و کلیخ و اقاقیا جهت تقویه اعضا و تحسین
مجرب و جوزا و جهت قرح و با دفع هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و نماد برگش بزرباف جهت اسهال حرارتی و چون
ربع رطل از آب برگ او با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و ملیوس در طبیخ او جهت قروح مقعد و رحم و سیلان رحم

مورد

وسستی اعضا و نشستن مو بآب او جهت منع ریختن مو بسیار موثر چون با آمله خیسانیده در روغن کنجد یا بجوشانند
تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و مقوی
از نوبتها و جهت کلف نافع است و زور برگ او جهت رفع جراحات و بیخ جلد و بدبوئی زیر بغل و داخل شیشه و ساق درخت
مورد آری بهم میرسد بشبیه یکشیف دست و او را جهت این مانند و مولف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و آس
نامیده و ابن البیطار غایت جهل او متواند بود و بنگ آس در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر اوست بعد از آنکه او را
کوبیده و سوزانیده با شراب بسیار رفت قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند و موبدن مورد نافع صور
بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او بهیچ جذام است و قدر شربتش تا سه درهم و از
عصاره او ماسه اوقیه و بدلش در احتباس افاقیا و در اوراخفص و گویند بدلش مطلق برگ توت است
و مضر صاحب زکام و مصدع محرور و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه مطبوخ او را
با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت
التیام زخمها و قروح سرد و بثور و نقاق و بیخ و استرخا و سوختگی آتش و تقویه موه سیاه کردن او و مانع شعر
و بخار و ورم بواسیر نافع و گویند چون از چوب تا او اکثر بن ساخته حب در دیگ ران در حضر موافق کنند
با الخاصیه تسکین باید آس بری مورد بری از برگ زرد تر و عریض تر از بستانی و از طرف او بند بشبیه بستانی
و چوب او صلب در قد کمتر از دعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ میرود و شاخها بسیار از یک اصل
برمی آید و مرد استوم نامند و بلغت نبطی خبر گویند و در زمستان برگ میریزد بسیار قابض و آشامیدن ثمر و برگ او
با شراب مفتت حصاه مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول رطوبت و اسهال و رفع رطوبات و صداع بلغمی نافع است
و این ماسر چوبیا و را مثل باد آورد میدانند بعضی قوه نشستن داشته اند و این تکمیر جهت ضمد و سقط

واقع نمود یا الخاصیه مدد است استقولوقندریون یونانی بمعنی مزیل الصفرات استقولوقندریون
گویند گاو بی سبز رنگ گاوی از و خورده بوده سبز او بر طرف شده بود و آن نباتیست بی ساق و بی شکوفه
و بی ثمر و بیخ سنگ لاخها که سایه باشد و برگش شبیه برگ سفاع و طرف استعمال برگ مایل بسرخی
اطراف اعلی سبز و مشرف و مرغوب دوم گرم و در سیم خشک لطیف و محلل و منضج و مدر جهت نفضیت سنگ
گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سرزنش با و ضماد آبی عدیل و چون
بسل روز با سکنجبین تناول نماید در رفع ورم سپرز گویند مجرب است و تعلیق او مانع حمل و قدر شربتش
تا سه درهم و مضر دل و دیده و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ
کبر و گویند دو وزن کمادریوس و گویند مرجان سوخته بدلا دست و ضماد بیخ را اعتقاد آنست که
استقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ ابو علی سینا بنمعی اشاره نموده است استوریون سیر صحرائیست هر
یونه بی دندانه باشد جبلی نامند و آنچه مرکب از دو دندانه بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بی دندانه و
بسیار کوچک باشد و پوست از و جدا نشود مصری نامند و ستر و یون یونانی عبارت از و است تلخ و
قابض و لزاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گلش مایل بسرخی و شاخش سفید در آخر
سیم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانیست
و در تموم چون خواص متروح است تکرار باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل
تخمش بغایت بسهر میرود المزاج است اسارون و بلغت سریانی بیخ گیاهیست پر گره و دراز و باریک و کج
و از زرد چوبه باریکتر و با اندک عطریه تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزرد و پوست او
بخلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ بیل و لباب و ران کوچک تر مایل بسیاه و گلش بنفش

استقولوقندریون

اسارون

و در زیر برگ شبیه [illegible] و بیخش مثل تخم کاجره که قطر عبارت از وست و قسمی [illegible] و
و بیخش مثل برگ قنطوریون رقیق و اعلای ساق پر شعبه بعضی بالا رفته و از اطراف [illegible] اهل زانه کند
و در جوف آن چیزی رغی و بیخش بسطبر خیر صرو کم کرده و خوش بو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و غیر
و صلیب و شاخی پراکنده و باریک و گلش زرد و بیخش مثل تمر کرد در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و از اشجار
می پیچد و بیخش ساری در تحت ارض و برگ و قوی الرایحه و تلخ و از اقسام آن قسم مجرب است در رفع سموم و گزیدن
مارها و قسمی را برگ از همه اقسام بزرگتر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بیکر او
و تلخ و با عطریه و منبت او کوهها ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام اربعه است و مجموع آن در آخر دوم
گرم و خشک و بهترین او قسم اول است که از فرنگ و از نفیه و شام خیزد و ملطف و محلل و مدر و منفتح و منقی معده
و جگر و بیرزد و گرداند از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس حیض
و در دورک و مغاصل و عرق النسا نافع خصوصا که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید که بازای
هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند مبهی قوی میرود و مر طوبت و
تنگی در دماغ باطنی و استسقا و یرقان سدری و ورم اخوریه جگر و تنقیه آلات بول از طوبات لزجه
و امراض بارده دماغی و سدد ریه و جگر و صلایه سبز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود آن
گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه و در کیج زان و لیست زنا جهت تعرط بسیار موزد مضر به و
مصلحش موزج و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش ربع مثل و زن او یا زنجبیل است با
نصف او خولنجان و نصف او ربع و حکما اهل هند را اعتقاد آنست که چون قبل از آنکه نیم درهم او را با
بنبذ بیخ بنوشند آنکه بسیار کم بر می آید و مجرب بنبذ اسد العدس کیاهیست شبیه بکیاه عدس و نوعی از

اسد العدس

الالف مع الثاء

اثمد

و رفع کزیدن سوام

و تنقیه او جهت امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع لرزه بین تبلیغ و بر اسفل قدم رفع برودت هوا
در اسفار و بریدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گردن و جهت شنانه
و جهت دویانیدن مو و سقوط او جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است
اتمنگ بهندی انجره است اتریک بهندی درونج است تنمیر یونانی و اسم بابونج است اتان عربی و اسم حماد
شیره است اتری بهندی اسم امعاء است اتیاطون سریانی است که از آب انگور و عسل و اوده بهار و حرمه
ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مر طوبین است اتانولون یونانی آشنه است
اتانتقون یونانی اسم اشنق است اترهون یونانی اسم بنفشه است اتامیطیقون بلغت رومی مواست
اثمد بفارسی سرمه مند سنگیست سیاه و بارصاصیه و اهل اکبر را اعتقاد آنست که چون چند روز با فلفل
سبک نمایند قلیع خوبی میشود و بهترین او اصفهانی است که از نواحی قهستان خیزد و در دوم سرد و در سیم خشک
و گویند در چهارم خشک است و بمراتب درجات در او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوه
سمیه قاطع جریان از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک زخمها و گوشت زیاد و جهت تقویه باصره و حفظ
صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح اندمال آن و التیام سایر قروح اعضا و با مدک منک
مقوی باصره پیران و حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع
رعاف که از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و باروغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن
و رفع قمل و دز و را و جهت جراحت تازه و قطع خون او و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت
مفید و محرق او که با پیه گوسفند بر آتش گذاشته باشند تا سفید و گشته و نرم و لطیف تر و مغسول او الطف است
و با مرارید و بیرکین جرود و نان و شکر جهت غشا و بیاض چشم مجرب است و با حضض و سماق جهت دمعه مجرب بدستور

مجرب است و مقرشش و مفاصل و خوردن او قاتل است و بدلش آبا مرو مصلحش سکر و کثیرا اثر از بلغت ابل بادیه
اسم ابربار پس است انل بعربی اسم نوع است بزرگ درخت کمتر است بقدر درخت سرو و عظیم و برگش خشن و
با زغب اندکی و ثمرش بی شکوفه و بقدر نخودی بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او
دانهای زیره و بهم چسپیده و کوبند آب او سرخ است و عذبه و ثمرة الانل نامند و مولف اختیارات
و جامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت
کرز را شبیه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر و اقسام
و کوهی و طرفا و انل اقسام کز است و جوز الابهل است غیر ثمر العرعر و غدیه غیر ثمر الطرفا است و انل و اول
سرد و در دوم خشک و قبوضه و اندک ملاحت و مرارت و جالی و منضج و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام
و سده و ورم و سپرز و منع سفیدی مو و در سر که و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ آن با عنصل
و پوست انار قایم مقام جب زبیق است و در ازاله فروج خبیثه و آفتک و نمله و منصفه و جهت درد دندان
و نعاد نش جهت تحلیل ورم جگر و محور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای آبله و بواسیر و جوشنهای زرد
که آب از و تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویه مو نافع و در دفع خون همه اعضا
خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده
و بدلش جوز السرو و مصلحش ضمغ عربی و نیخ داود انطاکی فرمود که چون کبریت را باب انل دو روز
آن نسفیه نمود هفت بار تقطیر کنند ضمغ الاول را بجا و ثمرش در دوم سرد و در سیم لعسک و بعضی گرم در
دوم میدانند و اصل ندارد قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مراد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعضا
و نشاء مثانه او جهت نفث الدم و ربو و وضع انصاب نزلات و اسهال صفراوی در طبیعی او بود داده او انل خوردن

انل

ابو الاجساد کبریت است ابو الارواح زیبق است ابیو بلغت عربی ابرون است ابریز براء مهمله سکون کسر
و زای معجمه است ابس است ابروبون بلغت یونانی اسم شنه است ابیسنون بیونانی رانج است ابارون
بیونانی وج است ابکون نشا است آب سنبل الطیب است اقلیمون حجر النسف ابلیز طین مصر است
ابرق شفتین شفتین بحر است ابوعاده صغیر است ابریمون رومی اسم ابرسا است ابرقلیمان رومی
اسم اسفاناج است ابوعنین رومی گل جزیره است ابونی رومی اسم لوف الصغیر است ابوطامون
یونانی اسم فوطالیهود است ابرنج بریج کابلی است اراهیه از جمله اغذیه و آن آشی که با آب غوره و قند و عود
و ادویه چاره و بادام کلاب رنبت و مقوی معده و دل و جگر و منع است الوح بفارسی بالنگ و تریج نامند
و پوست او در دوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اندر و مقوی
مقوی دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و قی صفراوی و منقطع مره الصفرا و با قوه تریاقیه و ملطف
و منتهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حاره و تقویه
معده و جگر و تسکین حراره احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و خفقان و جهت گزیدن عقرب و زنبور
و مار نشاء دار نافع و طلاء او جهت کلف و قوبا و جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و قطور او
جهت یرقان که در چشم باقی ماند و غرغره بمطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلوکه در حلق مانده باشد مفید است
و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب السیتن و بدلش آب تاریخ و آب لیمو و غوره
چون جواهر مروارید در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قوی تر از رب غوره است و
جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و رفع سموم و اکتحال او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا
نافع و کشت او که تخم نامند در اول سرد و تر و در سیم مضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخار

ابرنج الالف مع الباء تریج

بسکن و تحمش در اول و سوم گرم و در دویم خشک

از معده بلغم و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و منشی و با
تریاقه و معطش و مفتح و محلل نفخ معده خصوصا با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مصدع
جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست و گوشت او که با لیمو کوبیده باشند جهت کرمدن افعی نافع و همچنین نباتات
همین تاثیر دارد و طلاء پوست مجرب او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر مجرب او را چون در حاره بگذارند مانع کرم
زدن آن و چون پوست بکوبند و او را با التمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند مضر جگر حاره و مصلحش
عسل است و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربتش از خشک او پنج درهم و از تر تا هفت مثقال است
و تخمش در افعال مانند پوست او با قوه مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر از
تریاق کبیر و با آب گرم با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و آشامیدن یک درهم از مقشر او
بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلاء او جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون او جهت تقویه لثه و
روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و شربا بغایت مفتح و مؤثر سده گوش و سریع النفوذ در رو و محلل قوی
و مطلق و چون کسی بآن مداومت کند گوید عقرب بنزدیکی نکند مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع در سر که
با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دنبلات نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا
و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و آدران لطیف تر و بوی آن تریخ
مقوی دل مفرح و جهت رفع ضرر هوا و آبی آلوده بمخلوق فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مولف جامع
انطاکی مرواریدی محلول در آب ترنج را که در قاروره گرفته در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت رفع سموم و امراض
اعضاء رئیسه جهت زهر مجرب میداند و چون اثر به مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شیرین عود دارد
در روغن بکوبند و خشته و بهر شبانه بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و مغز گرم و خشک و طلا

زنجبیل در روغن
خیری زرد بر طل
باد در طل روغن

سر سبز است کبیر او را بیست بیشتر کوهها رفتن بقدر زرعی و زیاده بسیار گشت مهین و بار طویل گردد چسبید
و برگش شبیه زبان و باریک و بار طویل و گلش مابین زردی و سفیدی و بسیاری او بیشتر کوهیست و صغیر او را
سنگ لاخ و محوطها و مواضعی که بسیار داشته باشند و شاخهای او بزرگ و از یکجا بر آمده و برگ و برگ و برگ و آب و آب
شیری و گلش کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خیار بی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و آن مزروع
سرد در اول خشک و با قوه قابضه در اورام و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن
حدت خون و مقوی معده حار و مانع نزف الدم و جهت سحج و اسهال بکار و قیه از آب او با شراب نافع و ضماد
با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حار و تخم رنقوس و مجرب مطبوخ عصاره او جهت گزیدن بیلاو
با روغن گل سرخ در دو سر و الکحال او جهت رمد و حمول او جهت کلوبات سایله رحم مفید و طلاء او جهت
باد سرخ که تیغ زده چون آن موضع با آب مخلوط کرده مجرب است و با حاجت خارش بدن بدستور آزموده و برگ
او را خشک سابیده جهت رفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و فرجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن
زیتون که برگ یا عصاره او را در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع است و گویند مضر بسر است
و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال
گاهی است و از دیسقوریدوس منقول است که نوعی از حی العالم میباشد در قدر برگ شبیه بخرفه و مرغب
و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با نبیذ کهنه محلل خنازیر است ابراهیم گیاهیست بیاقش
نازک و شکننده و در انتهای ساق برگها بهم پیچیده بخار گل و در بهار و در بلاد بارده و جای سایه
و تاریک نمناک نشود و مواضعی که مدتی آب در آن ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شیر
بخته میخورند باندکی تلخی و تندی است در صورت شبیه بهلیون در دوم گرم و منشی و در هضم و عصاره آن

و زخمهای کهنه و سوختگی آتش
و نقرس و اورام حاره

جهت اورام حاره و رنجه و مرکبه بلغم و چون در آب نمک بخیسانند تا تلخی و تندی از و زایل شود بغایت محرک
باه و مصلحش بجهت رفع ثقل او بقناع و شنوز و سکر و کرویا است آبست بلغت مغربی کونست بالنک است و در
ابرج مذکور میشود و ابن عرس حیوانیست بری و معروف و بفارسی راسو و موش خور نامند شبیه بموش و سر و پاهای
او درازتر از موش است و از و بزرگتر است و موی و مش افشان و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد و در آنجا
عرسه نامند در سیم گرم و خشک او محلل ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا بارد المزاج
و با دزهر هموم است چون با بنشت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا آب پخته بالتند و چون پوست او را
کنده جوفش را بعد از پاک کردن بنمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال او با شراب جهت هموم
هوام و رفع زهر طفیقون و چون بجای نمک کشنیز بر کرده خشک نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام
بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن
دو مثقال از خون او با آب عسل جهت صرع و طلا خون او جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او
با آب عسل جهت صرع و طلا خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد مکر و مفاصل
و جذب سیم و پیکان از بدن و مضر مجرو دین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح
آن در روغن کنجد و زیتون نخجین است و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زمان تعلیق نمایند
وضع حمل نماید و چون او طعام زهردار مشاهده کند بلرزد و موی بر تن او رست سودا بارز یا آنچه در طعام
کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یا بیه ابم کماجی ترکی اسم خبازیست ابتل هندی فرنجمشک است
ابرک هندی طلق است ابزار مؤلف مذکور گوید بلغت شام کیاه سورنجان است ابو فرده اسم شاه بلوط
ابن آوی کلب بریست و بفارسی شغال نامند ابو تمرون بلغت رومی بقرست ابزار لفظ بلغت سریانی ابرون است

ابن عرس موش خور

ابو الاجاد

و بدلش مرو ارید سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جوارش و سایر ادویه
بر روی نمک سایند نیست ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهست
و مراد از و بار اوست شبیه بنیق تازه و اوسخ و سپیدانش سیاه و باندک شیرینی و قبض و حدت و عطریه و بزرگتر
از بارع عرعر که قسم از سرو کوهی باشد و برگش شبیه برگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوت
مجففه و قابض و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده غشوه قروح جنبنه مزمنه و مسحوق او
با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون ده درم او را دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه
بقدر آنکه او را فرا گیرد و در آتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس بیامیزند با ده درم نانند مخلوط نموده
هر صبح دو درهم را با آب گرم بارد المزاج بنوشند جهت مردمی سافل بدن و بواسیر و وقع اقسام کرم
امعا بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض
منقطع را جاری سازد و بجهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند
روغن سیاه شود قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور ضماد برگش جهت اورام حاره
و سیاهی جلد و حرکت و اناری که از فضول بهم رسیده و سرخی که بعد از بستن زخم در عضو بماند و جهت قروح
سعیه و اکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلاء او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا
و با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن اکله آن و لعوق یک درم او با نصف او قسم روغن تازه
گاوی مثل هر دو عسل که تا یک هفته مداومت کنند جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش
خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف
بوزنش دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم ابو قانس بلغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابو فارس

ابو قانس

واو قاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست با بیخ درخت و گیاه برگش
دارد از برگ زیتون باریکتر و مابین هر گیاهی خاری سفید و شکوفه او سفید و شبیه بگل بنفشه و شاخهای او برگنده
و بخش قوی تیز برازر رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت اوست که بار دگر شسته بخنه
خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بآن می شویند و بآن سبب غسول نامند
مؤلف تذکره اولو الالباب او را اشنان دانسته مؤلف جامع تعدادی را غالطه حمل نموده اند و ظاهرا
غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نمی باشد و عطر به ندارد و معنی لغت بول فارسی است و در اکثر
صفات مشابه هم هستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع اوست قراط از و رطوبت خالص بدستور
دوازده قراط از مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقای
حار مجرب است و همچنین سه قراط از بیخ او بمثقال از عصاره انش با ماء العسل همین عمل کند و مضر جشاو
مصلحش عسل و خوردن ماء سرد و نشستن در آن قاطع اسهال اوست ابو قیطیس نباتیست شبیه
بابونه اش بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و بخش سطبر در سیم گرم و خشک و جهت
ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است و مضر معده و قدر شربتش تا
یکمثقال است ابیل نباتیست بخش شبیه بفلفل و خوش طعم و برگش مثل اسبست و نباتهای
بسیار و بخش شبیه بتخم زردک و در کنار دریا روید و مؤلف اختیارات گوید برگ آنچه در زمین
خشک رسته باشد قائل است در دوم گرم و خشک و مدر بول و جهت سپرز آزموده قدر شربتش
تا دو درهم است ابرکاکیا بالکسر و الکبوت است و حرف عین انشاء الله تعالی مذکور میشود ابردن
لغت یونانی و بمعنی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین همیشه

وسر کرده در آن جوشیده باشند همین خاصیت دارد و طبع او در رفع کرم جگر گوسفندان مجرب است و جغته بطبیخ او
منقی جگر و قوه جذب معا و مضمضه او جهت قلاع خبیثه و درد دندان و تقویه لثه و اکتحال او مقوی باصره و جمیع
افعال مثل مامیران و قسطورخیسانیده او در گلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و رفع بقایای
مزمن نعابت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضیض و قدر شربت از جرم او در مثقال و از
طبیخش تا دو درهم در مصر صاحب سعال و مصلحش عسل است املیلس بلغت بربری و مغربی نباتیست
بحری در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامت و زیاده از آن و برگش مانند موی در نرم و ثمرش بقدر بار
سرد و سبز چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد مایل بزردی و مستعمل از آن
ریشها باریک است مرکب القوی و برودت و یبوست در و غالب و بسیار قابض و آب خیسانیده او که رنگ آب
بگردد جهت استسقا و زردی خسار مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشت آب را بیاشامند همین
عمل کند و جرم طبیخ از مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است امبار لغت
عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستور آن مذکور است سرد و خشک و مغسول او جهت قرحه
و جوشش آن و جراحت خصیه و اعضا و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهت
قروح معده و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرخ و خوردنش کشنده است امبرون بلغت
یونانی اسم سماق است امولس یونانی و اسم نشاسته است که قنا نامند امغیس بلغت یونانی اسم فنجنگشت
امیس یونانی اسم انیسون است امرن بلغت یونانی لوف الکسر است امرن صارن یونانی لوف الصفرا است
امکس یونانی دوست است امیس یونانی استراس است امی یونانی ناخواه است انموس معرب انبس
یونانی درختی است شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد با حلاوة و برگش شبیه برگ صنوبر و عرقش تر و آن

املیلس

امبار

امیس

وخراش میکند و تخمش مانند تخم خاقم هندی با خطوط سفید و قسم جنسی سیاه و صلب و ابلش و بهترین اقسام آن اول

کرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و صفت سده و محلل ریاح و محلل نفخ معده و منفع سده سپرز و اکتحال

محکوک او با بی زرورس جهت بیاض قرنیه و قرحه و بثور و دمعه و حرق حکه در بدن و حفظ صحت جسم و در بدن

فرکان و نشاره او جهت خون زخمها تازه نافع و محرق مغسول نشاره او لطیف تر و در افعال مذکوره از آن

سریعتر و طلای مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفاء خون جاری میکند و با سفیدی

تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با نفوذ ده جهت تجفیف و گوشت آوردن زخم خشنیه و منع جرب شتران بر آب

و آبله کردن اعضا مجرب است و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است

ازار دار و لغت فارسی و آن سلق جبلی است الوی بخاری اسم فارسی اجاست الوجه اسم فارسی او دکست

آب دارد و مومیائی است محمد بن زکریا و دوای بکر را با این اسم خوانده اند بجکان اسم فارسی حبذاست آهن اسم

حدید است آهن ربا اسم فارسی مغناطیس است آرد میده بفارسی اسم نیمیدست ارسوس دار اسم فارسی

خشکاست آرد جو بریان کرده اسم سبوق الشعیر است آرد کنار بوتی السبق است الوی سفید اسم شاهدانه

الوبالو فارسی فراسیاست آهو اسم فارسی غزال است آمله اسم فارسی املج است آرد جو و قمح شعیر است

آب تی تکر اسم فارسی عسل القصب است آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوزه و غیره ماء القطر است

آب جو جوشانیده اسم ماء الشعیر است آب جو افشرده اسم فارسی کشک الشعیر است آب بیز اسم فارسی

ماء الجبن است و آب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آب ماهی نمک سود اسم فارسی ماء النون است آب

درخت کافور اسم ماء الکافور است انگاره اسم فارسی مری است آبک اسم فارسی نوره است آبی اسم سوهان

آفتاب پرست اسم فارسی حرباست آبک بیا موحده اصطلاح اهل کیمیا زیبق است آنکه بنون رصاص است آبنه جنبی انچه از

مس و نقره و برنج سازند ارووج بلغت ترکی اسم درخت اهل است افوبتر کی اسم قلیست افوبتر کی اسم کباب است

اغاج و لن بترکی اسم سوالیان است الموج بفارسی مذکر است ارزبو بفارسی گل انتمان مانند بابونه است

اکسریان زیق است ادرس اسم فارسی اهل است وارس بترکی بندالک و الله اسم فارسی سنبل است ابوزی

بهندی خول است آک بلغت هندی اسم آتش است آمله بهندی اسم فلوس است بیست و یا بهندی سوتیست

ابقر بفارسی شوره گویند و از نجارها بر روی زمین شوره را بهم میرسد و بعد از تصفیه آن نمک میشود

و در آخر سیم گرم و خشک و منفع سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت حدت و قوی تر

و بوره افعال و جهت علل سپرز و درد کمر نافع و مجرب است و مضر مری و گرده و مصلحش کتیرا و قدر

شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم او با دو درم با شکر جهت احتباس بول که بهیچ چیز

دفع نشود مجرب است و از خواص او سرد کردن آب است بعمل مخصوص که آب را در ظروف روح توتیا کرده

در آب شور حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است اهل بهندی اسم ال است ابر بفارسی اسم السحاب است

ابوجلسا بفارسی موه جربا مانند و اصناف میباشند قسم اول نباتیست شبیه به برگ کاهو و با کمتر

و با خشونه و سیاه لون و ملاصق زمین و شاخش مرغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و تخمش بقدر

انگشت و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول و دوم گرم و خشک و محلل اخلاط مراری

و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و طبیخ او جهت درد سپرز و جگر و نقرس

و درد گرده و حصاة و بیرقان و تبهای کهنه و طلاء او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل

خنازیر و با آرد جو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و

قدرش دو درهم است و چون تخم او را در روغن بجوشانند و قبر و طی زینب و هند جهت سوختگی آتش و حمول آب نافع

ابقر

الالف مع الباء

بوف فارسی

دحل

ابوجلسا

بدستور حمول بخشن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن تر
ساقش دراز و خشن و پر شعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع
عرق انفع و بسیار جالی طبع است و قسم سیم را برگ ریزه تر از اول و خشونه کمتر و شاخهای او ریزه و گلش
بنفش و بخش دراز تر و سرخ و تند طعم تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین
و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه ثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ در آخر دم
گرم و خشک و یکمثقال و نیم او با مثل او زرنباد و دماء جهت حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع
و ضمادش با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره او با عسل جهت قلاع و حمول
و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و دفع
آثار و غلظ طبقات چشم و با سرکه نیز با ضماد جهت سپرز مفید و قطور روغنی که در آن بجوشانیده باشند
جهت درد گوش و نقل سامعه بهترین ادویه جالی یابس و محلل ورمهاست و گلش در جمیع افعال قوی تر
از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن بقدر بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و دردهاست ملا
ابریسم بکسر اول و ثالث و فتح ثانی مهمله ابریشم است و گویند مراد از وی پیله است که کرم ابریشم سوراخ
ناکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قرمظ مینامند و آنچه در آب پخته نخ از وی کشیده باشند از قسم
ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از وی است در اول گرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی دل
و روح طبیعی و باه و سمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و مدیه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سدها
و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او ضعیف تر و جهت قرحه دمعه و سلاق و حرقه و پوشیدن
و جهت منع بهم رسیدن قبل از موعد و محرق او مضر کرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم

زیونانی و سریانی نقل معربی کرده با مرتبا و ادویات و تالیف و تبویب مسمی بمقبولات ایشان کشته چنین ولد او و حدیث
از او و جدا کردانیده بین نخاعه و ران با تالیفات نموده اند و اول کسیکه از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد ذکریا
کتاب کامل الادویه و کتاب شهیل تحریر کرده و نیز و ابن اثعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی بن جزله و حسین
و جرجیس بن بوحنا و صابع و ابن الدوله و ابن تلمیذ مولف مغنی و ابن بیطار و مولف اختیارات بدیعی بعضی
بفارسی نقل کرده اند و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بطبی در ادویه مفرده بدون تحقیق ادویه این زمان
که سنه الف و ثمانین است بنظر رسیده که بلغت فارسی کتاب مبسوط تالیف شده باشد الالف الالف مع الالف

اطریلال لغت بربری بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت کیاه او بجنگال مرغ و مراد از وی تخم است بنظر
و نیز بابل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافه و کیاه او شبیه بنبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش
کاکسجکی
بانج میرسند و آنچه سبز تیره و شبیه بزبانه قسمی از دو قواست و تخم خلال و آن گویند در آخر سیم گرم
و خشک و محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی کرده و منفه و چون با زاج بسوزانند و با عسل بیامیزند
بیاشامند حصاه و یکدرهم او را با عسل جهت دفع ریاح و ایلاوس را بغایت مجرب دانسته اند
و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی بدستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر و مصلحش
شکنجبین و مضر کرده مصلحش کثیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم با عسل
نراجین در فصل گرمی هوا یکدرهم با عاقرقرحا و مرید و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات
بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب نوشند و عرق کنند و در روز
اول نهایت نارد سیم موضع برص آبله بعد از دفع زرداب بالکلیه برطرف میشود و مجرب است و گفته اند که هر
از مفرد او هر روز سه درهم با عسل یا زوه روز بنوشند یا از مرکب بدستور مذکور در ردت مرجوع استعمال نمایند

اطریلال
بفارسی جلال هندی

یقینا رفع برص میشود السن لغة یونانی بمعنی جبر ی الکلب است بجهت رفع کردن اثر زهر سگ دیوانه و آن بهتر است
سان قفیر و زغی و شبه بسیاق رازیانه و برکش شبیه به برگ و اسیون و ازان و درست بزو خارناک و ماهین سرخی
و سیاهی و تخم او مایل به پهنی و سبزی تیره و در غلاف دو طبقه و از جرمس کوچک تر و در طعم بحدت و تهندی و تلخی
نا نخواه و کلش مایل به تیره کی و از زیر برگها روید و در اول سیم گرم و در اول آخر خشک و محلل و جالی و مقطع
و مدر فضلات و ماضم و منقی بلغم و ریاح معده و کرده و مفاصل و در کبد و مجفف باعتدال و طبیخ او جهت
جمود و برودت و سقوط آن جهت زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در طعمه تخمی که سگ
دیوانه گزیده باشد با و زهر آن و ضمادش جهت کلف و با عسل جهت جوشنها سرکه زرد آب آید مفید و قدر
شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش گراد بدل نصف وزنش حب الغار یا وزن او نانخواه است
جالینوس فرمود که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگهدارند و با شی و زنگال عسل مدفعات
یا بدو دفعه بگرو در میان سگ دیوانه گزیده بنوشند بغایت مفید است و دو درهم از تخم او که با شیر تازه
بیاشامند تا بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز نرسد و گویند که چون گیاه او را بجمیع اجزا بیارچه سرخی
بسته بر اعضای دنگ مواشی ببندند رفع الم میکند و صاحب جامع انتاکی مخصوص در دسر انسان میداند و گویند
تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آنخانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه
در تمام سبزیها و خشنه السلفات نامند خوردن او نهایت مقوی باه و نگهدارنده او بغایت مورث تعشق
زنان است بحدیکه ممانعت بحامل او نکند الارغس حسینی بن اسحق در الف مع الراء ذکر کرده و آن بوستنج
زرد رنگ است در اول گرم و در دوم خشک و با قوه بارده و قابضه و مانع نفض اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد
و منفتح و با قوه زاویه و ورم او با شراب جهت درد جگر اگر بی تب باشد و باب سرد با وجود تب بغایت مفید بستور شراب

ندیده

ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازد و آب بجوشانند و سرا به بخار آن بیارند معرق و وی و تحلیل
مسلوق و بیارد و دماغی و نزلات مزمنه و درد کهنه بی عدیل مجربست و قدر شربتش تا یکدرهم و روغن او که
اجزا بقدر یکمثقال ریزه کرده در آن تمود و بروغن بتون انداخته بعد از آن کوبیده با مرهم معکوس
فطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و معالف و محلل و ضامد و جهت تفتیت سنگ مثانه
مجرب است و مدر بول و جهت سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهت مغص بارد و ریاح و نفخ
آب او زرد بی موم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و باشر
و جون و ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده بی عدیل و ممول او جهت
نسور و جهت بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و رفع کرمها معقد و فروجه او جهت کشنده خون حیض و اخراج جنین
زنده و مرده و شیمه سریع الاثر است و سعوط او جهت سرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان و تسکین
الم آن و طلاء او جهت ورم آشک بی عدیل و قطور او جهت ثقل سامعه و نشوق او جهت امراض بارده بینی
و دماغ و سماء و او با نشوق جهت ورم سر بغایت مفید و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال است و مضر معده
و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلح آن کثیرا جمود بلغت هندی اسم کرفس است اجوان هندی ایلم نانخواه است
آجری هندی کرفس است اجاص بفارسی الوی بخارا نامند اگرچه شامل اقسام الوی زرد و سیاه و الوچه و الوی
ترش و خیکی و نامی لوچ و الوی سرخ است و مراد از الوی سیاه بزرگ است در اول سرد و در دوم تر و بلغم
و مرطوب و مسهل صفرا و تشنگی و تشنگی وی جهت تهیج حاره و صداع حاره
و خواص بن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت
و موافق سینه و نسل سایر رشتها مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهت تب و غشیان حاره مفید و غرغره

بطبیخ برگ و بیخ او جهت ورم لهاة و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن
او جهت دفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده
و مصلحش گل قند و در مبردین مصطکی و عسل و کندر و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی
و آلوی بحرانی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در کلاب قابض طبع و صمغ او کرم تر از صمغ عربی و بوست
آن کمتر از آن و مفتت حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت حدت بصر و ضماد او با سرکه جهت
قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر ملین طبع و مسکن تشنگی و دبها حار و التهابات
مواد و سایر آثار مثل آب اوست اجوان بهندی بیخ است اجلا جنده بهندی صندل ابیض است
اجرلا بهندی فودیج هر دو است اجلی گروی دلگری کاشر ابهندی عصاره فشار الحمار است ابیض
اذخر است احیون بحاء مهمله لغت یونانی و بمعنی راس الافعی است و آن نمر کیاست شبیه بسر افعی و ساق
و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ ابو خلسا و کاهو ریزه تر و با طوبی که بدنب سپید خار دارد
و مرغب و شاخهای او بسیار و مایل بسفیدی ریزه و دو جانب او برگ میروید و برگش باریک و ریزه و گلش
بنفش و تمرش شبیه بسر افعی و تخمش بقدر انگشت مایل بسیاهی و باریک و دراز در دوم گرم و در اول
تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و ریح ادمقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون
با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند کوبند جهت درد کمر مجرب است و مولد
خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دانه مرو است احریض بفارسی
گل کاشنه و رنگ زعفران و بلغت دیلمی کاچر نامند بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و دری
در سیم گرم و فوتش تا سال باقی می ماند منضج و با قوه عابضه و محرک باه و مسموم و محلل جگر و گدازند خون

جنگلی

اجرلا

الالف مع الحاء

احریض

بمحمد

بمحمد مطلقا و ضماد آب او و عسل جهت قوبا و دبا است بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلاء او جهت بهق و برص
و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حار و با سرخ و ورم جگر مفید و مضر بسینه و مصلح و مفسد
معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود هضم شدن آن و ذرات آن مفید
احداق المرضی بهار است و او نوعی از اقحوان مذکور خواهد شد احداق البقر عنب اسود است اطلب با بربا اسم
شربرم است احدبا و احادبا بیونانی افعی است اخشا البقر بخار محمر سرکین گاو است در آخر اول گرم و در دوم
خشک و دال و ذال و شامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم او سوخته استسقا و رفع سموم بسیار از مور و ضماد
تازه او که سر و نشد باشد جهت ورم جراحات عارضه از کار در امثال آن و قطع سیلان خون و منور جراحات و اندمال
جراحات و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام در تی و با آرد جو جهت جوشش و با سرکه جهت
اورام بارد و با بورد و گلو کرد و امثال جهت استسقا و با زعفران جهت کشودن خراج و با بابونه جهت ورم
بستان و آب اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب است و با سرکه جهت خنازیر و اورام
صلبه و تزلول و گزیدن زنبور و ورم در زانو و مکرر او ضماد پخته او در روغن بنفشه و کدانش زنبور
تا خشک شود جهت آوردن خار و امثال آن از بدن و بر زناف زنان جهت اخراج جنین مرده و هر گاه مردی
بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زنان و نهی گاه جهت رفع قولنج دری و بر پی الاز
و بر مقعد جهت دبور و ورم آن طلا سوخته او با سرکه بر مثانه جهت قطع رعاف و نفوذ او در بینی و بر پشت جهت
رعاف و با روغن زیتون جهت قوس و نخور او جهت عسر ولاده و گریزانیدن پشه و قطور بینی او با روغن
بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است اخروس یونانی الاسطوخودوس است اخوص
کنری بربری است اخیلوس یونانی نخود است اخلا بلغت مصری بسیاع اخیلیه دل بست لغوط

اخشا البقر

الالف مع الخاء

سرگین گاو

اخیروس

کراث بری است اخریطوس کرنب بری است اخیروس نباتیست عرکندم صحرائی نیست او کیاه ازرن و تمرش سیاه و بریزه
وکلش سفید و تمرش در ادویه چشم و کوش مستعمل دیاقوه مجففه و محلله و قابضه است اخیمون اخیروس است اودرک

اودس

عربیست بفارسی سلطانی نامند در اول سرد و سیده او در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و دب او
قابض و آب برک او کشنده کرم معده و نارس او مسهل بعض بعضی و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش بکلقند

الالف مع الدال

و آب الوجه سیده جهت سرفه حار و صادق در نفاخت نافع است اداراینغت بربری استخص است کراسه
الارض عبارت او باشد ارفوس یونانی عرعرست ادراقس اذریونست ادویه حاره عبارت از ابارزاست

الالف مع الذال

ادویه خوشبو عبارت از افاویه است اذرکون بفارسی اسم اذریونست اذاراقی بذال معجمه لغت سریانی

آذراقی

و بفارسی کجوله و در نسخه بان و مازندران کلاج دارو نامند محلل و مدر و مهیج و بسیار تلخ و خشک او
بغایت صلب بعد از آن که در آب خیسانیده پوست او را کرفته باشند بسوهان ریزه باید کرد و در کشن
از برک بنفشه سبزتر و در غایت سرخی و سافش بنفشه سطبرتر و سرخ و در آخر سیم کرم و خشک و سم حیوانات
دم دارد و بالخاصیت مبدا مزاج سرد است بمزاج بدون احتراق خلط و جهت فالج و درد کمر و
امراض بارده عصبانی مجرب و ضماد او جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل آن و
امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش مسکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانک تا دو
دانک و بمثقال او کشنده است و در کتب هنوز از خواص او بسیار ذکر کرده اند و جهت بصحت پیوسته
ذکر نبوده و حقیر معجونی از آن ترکیب نموده در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخا و درد
بارد مجرب است و بعد بیل اذریون یونانی بجیست سیاه رنگ و شبیه بشلغم و بر روی او چیزها مثل کره دست

آذریون

و کیاه او خاردار و بقدر شبری و بسیار شاخ و برکش شبیه بکرنب و تمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد

دانه

دانه مایل بزردی و مست او کشت زار است و بربانی عطیشا نامند و بفارسی حبوه خان کویند و او عرجوده کار است
و قسمی از آن تخم جریم است و در بردن جرب از پشمینه و جامه مثل صابون است در وسط سیم کرم و خشک و در عالی و منعش
و منضج و مسکن قواق و مدر بول و حیض و مسقط و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و باقوت زیاده
و جهت کزیدن هوام و تسکین درد آن و رفع بواد مفاصل بقوه مسهله و جهت اجناس حیض و ضماد
او با سرکه جهت عرق النسا و را النعلب و ورم سبز و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت
بر حمل و زور او جهت جراحات خبیثه و سقوط او و مفتح سده مصفات و بغایت معطش و ملاغ اکثر
او جهت مفاصل و درد دورک نافع و مضر احشا و مصلحش آب مورد و کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و سه
مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم بوزنش دانه ترنج و زراوند طویل و قودیج است اذرقی

آذرقی

غیر اذراقی و در ترجمه باهر هست چوک مذکور است که آن شبیه زبد البحر و در نهایت حدت و بغایت
محلل و مسکن درد ها بارده مزمنه است و خوردن او بقدر دنگی کشنده و در الطلیه مستعمل است و ظاهر اقسم
هم زبد البحر باشد اذخر بفارسی کاه مکه و کربه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان که نوعی از اسلاست

اذخر

بخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برکش زبره تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی
و نقل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوده و سفید و با عطریه و تند طعم و کزنده و بسفوکردوس او دوکه
قسمی از آن ثمری میباشد سیاه رنگ در دوم کرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات
و قطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده با لینی و مقاوم سموم هوام و جهت
ام حکر و سده و ان دوم فم معده و رفع نفث الدم و بادا جهت استسقا و علل کرده
و ابه و سرخ عنصل با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی ترخیص جهت سبز یکمثقال او را با فلفل

مابوبه جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خرف نافع و ضماد او جهت ورم بارده جگر و معده و
و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه و سنون او جهت درد دندان و
تقویه لثه و غمور و رفع رطوبات و مداومت آشامیدن طبیخ او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین
جهت اذخر نهار بلغم مجرب و سکونه او لطیف تر و در افعال ضعیف تر است و مضر کرده بسپرز و او را دفع مضر
محمود دین و مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش راسن و قسط و بدل
قیاع او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوه ترياقیه و در افعال شبیه بادیت و روغن او
که سکونه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را به پوشانند گذاشته باشند در و نابستان در
آفتاب پرورده سه چهار مرتبه صاف نموده سکونه تازه کرده باشند در سیم گرم و خشک و با قوه قابضه و شامه او
جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلا او جهت درد بارده و برص و رویانیدن مو و انواع خارش اعضا و دفع
ماندگی و دلوک او جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است اذاریقون با عقاقیا جالینوس
با نوع چهارم از زبد البحر است بر سوراخ و لسبا سبک و از فوتک آورند شبیه زهر و اسبوس در افعال
از زبد البحر اقوی و از سموم قویه قدری دو دانگ او کشنده و طلاء او با آب جهت عرق النسا و ورم
بستان و وجوب و کلف و نمور و اکتحال او جهت رفع ناخنه و بیاض قوی چشم و دواب بسیار موثر است
اذریون بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست با بیخ و گیاه بقدر زرعی برگش بی زوائد و ورم
بقدر برگ جرجر و باندک زغبیه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد درخشنده و در وسط و برگهای زیره
و سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو با آفتاب دارد و بحرکت او دور میکند و بری او قوی تر از
بستانی است و فتویش اقوال مولف اختیارات ابرار باب بصر پوشیده نخواهد بود و در دوم گرم و خشک و محلل و جالی

اذاریقون

اذریون

باقوه

و باقوه ترياقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مهیج و مفتح و مفتت حصاة و جهت برص
و مقوی معده و جگر و وجع قولنج و فواد و بواسیر و گزیدن هوام و گزیدن انیدن و منقیه دماغ و خشاو و وجع قولنج
و منقیح سده دماغی و نقصان نسم و استسقا و یرقان و ام الصبیان و امراض بارده چهار درم از آب برگ او
با آب گرم مقوی قوی و یکدرهم او مقوی دل بارد و امراض و موت عصب در محرور الزاج و دو درهم او برگ
کوبیده او جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و نماء او جهت درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و ورم جهت
نفوط و حمول بخار او مسقط جنین و معین السنی قاتو و آب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر بسپرز است
و مصلحش فانیذ و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و
از جرم او یکمثقال و بدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع آن زعفران است و از خواص اوست که ملمس برگ او
نمی نشیند و از دود او موش و چلپاسه میگریزد و چون حامله از و قدری در دست چپ گرفته دست راست بر دوش
او بگذارد بطفل ضرر عظیم میرسد اگر مدتها بدستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود اذان الفار
آنچه در کنار آبها و در نیستانها و سایه ها روید بستانی نامند برگ او مایل بسبز و بر شبیه بگوش موش و گیاه او
بی ساق و بی گل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلو است و چون پخته باشد بوی خیار از او
ظاهر میشود و این نوع را مزاج در سیم سرد و تر و با قوه قابضه و تبرید قوه محلله و ضمادش با آرد جو جهت ورم
چشم و سایر اعضا و حمره و حمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حاران و سعوط او جهت صداع حار
نافع است و مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است و بری آن سه قسم است قسمی شاخهای بسیار
باریک از یک اصل میرود و شاخهای استعمال سرخ و مجوف و برگهای مجدب و اطراف برگها تند و رفع
زوج بر شاخها سته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه و گلش لاجوردی و بعضی گلش زرد و تخمش بقدر انگشتی و بر شعبه

اذان الفار

وفوق در میان این قسم و اسقولوقندریون است که این را برگ نرم و دراز و بزرگ است و اسقولوقندریون بخلاف آن
در حرارت و برودت معتدل در دوم خشک و جهت سرع القوه و اوجاع بارده معده و مغاص نافع و مقوی معده و محلل و مفتح
و مدر بول و نماد و جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلاء بیخ او جهت ذات الجنب لبا منفعت است و غرغره او
با ماء العسل جهت تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرو بخوش و قدر شربتش تا دو مثقال است
و گویند مصلح تخم خرفه است و قسم دیگر رانات دیگر ارماست و شاخهای آن بر روی زمین پهن میشود و برگش
مایل بندویر و بی گل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن زرده تر و با حرافت است و گویند بی گل نیست بلکه
بجهت نهایت نزکی و چسبیدن او بشاخها چندان مرئی نمیشود و در سیم گرم و خشک و جهت سموم و اورام
بارده و رفع آثار و جذب سیکان و خار از بدن نافع است و ضماد عصاره او بر گرفتگی مراق باعث
تحریک عظیم باه صبی هیوان را و مایوسان را بحال و مطبوخ خشک او را چون ضماد کنند درین اثر ضعیف تر است
و قسم را برگ مایل بندویر و خارناک و مرغب و شاخش نیز دار و منفرد شدن بر روی زمین در آخر سیم
آخر گرم و خشک و با قوه سیم و زبون ترین اقسام و مقی قوی و مسهل و زیاد او کشند و الصاق برگ او
بر رخسار باعث سرخی نشره و نیز او منع جلد و مولف مالابسع گوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانند
آب آن را با نعناع بنوشند و از عقب آن ماسی شور بخورند جمیع کرم معده را رفع میکند و دیگر مشکوک
نمیشود و مولف تذکره این خاصیت را بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این نامبند درین معنی
مبهم مانده که اقسام از آن الغاء غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود
چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر از جمله ریاحین و با عطریه و برگش شبیه بگوش موش نیست
مایل بندویر نیست و گل او سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف میباشد و فنونش قول
صاحب اختیارات نهایت ظهور وارد تمت رساله در علم طب المسمی به مخزن مفردات راقم الحروف عبد الرحمن